



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ
وَالْأَرْضِ وَالْقَابِطِ عَلَى سَائِرِ الْمَرْجَةِ
وَالْمَلَكِ الْمَكِينِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حوراء عاتقہ

ویژہ ربیع الاول و ربیع الثانی ۹۱

شہادت امام حسن عسکری علیہ السلام،

آغاز امامت امام زمان علیہ السلام،

میلاذ پیامبر اکرم و امام صادق علیہما السلام،

ولادت امام حسن عسکری علیہ السلام،

وفات حضرت معصومہ علیہا السلام



ویژه ربیع الاول و ربیع الثانی ۹۱

نام کتاب: خورشید عالمتاب، ویژه ربیع الاول و ربیع الثانی ۹۱
شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، آغاز امامت امام زمان علیه السلام،
میلاد پیامبر اکرم و امام صادق علیهما السلام، ولادت امام حسن عسکری علیه السلام،
وفات حضرت معصومه علیها السلام

موضوع: گزیده اشعار و روضه مناسبت‌های ماه ربیع الاول و ربیع الثانی
گردآورنده: مرتضی نظری

پیاده سازی متون: ایمان مقدم

ناشر: سازمان بسیج مداحان

طراح جلد و صفحه‌آرا: مجید اکبرزاده

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اول - ۹۱

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تهران - اتوبان بسیج - خ شهید رحیمی - سازمان بسیج

مداحان - مدیریت آموزش

تلفن: ۰۲۱ - ۳۵۹۴۷۷۳۸

روابط عمومی: ۰۹۱۲۶۳۴۶۷۸۵

نمبر: ۰۲۱ - ۳۳۲۳۹۷۱۹

سامانه پیام کوتاه: ۶۶۰۰۰۰۰۲۶

صندوق پستی: ۱۷۸۱۸۱۳۱۱۳

نشانی الکترونیکی سازمان بسیج مداحان: Basijmadahan@gmail.com

نشانی الکترونیکی کانون مداحان یاس کیود: yasekabood.org@gmail.com

نشانی سایت سازمان بسیج مداحان: www.basijmadahan.ir

نشانی سایت کانون مداحان یاس کیود: www.yas135.com

پیشگفتار/۷

بخش اول: اشعار منتخب/۱۱

فصل اول - شهادت امام حسن عسکری علیه السلام/۱۳

فصل دوم - آغاز امامت امام زمان علیه السلام/۲۳

فصل سوم - میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله/۲۹

فصل چهارم - ولادت امام صادق علیه السلام/۶۵

فصل پنجم - ولادت امام حسن عسکری علیه السلام/۷۹

فصل ششم - وفات حضرت معصومه علیها السلام/۸۷

بخش دوم: گلچین مجالس مداحان اهل بیت علیهم السلام/۹۷

فصل اول - شهادت امام حسن عسکری علیه السلام/۹۹

فصل دوم - میلاد پیامبر اکرم و امام صادق علیهما السلام/۱۰۷

فصل سوم - ولادت امام حسن عسکری علیه السلام/۱۱۷

فصل چهارم - وفات حضرت معصومه علیها السلام/۱۲۱

پیشگفتار

جابر از پیامبر اکرم پرسید: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره‌مند می‌شود؟ پیامبر فرمود: «آری قسم به خداوندی که مرا به پیامبری مبعوث گردانیده، آنها از وجود او منتفع می‌شوند و از نور ولایتش در طول غیبت طلب روشنی می‌کنند، چنانکه از آفتاب پشت ابر استفاده می‌کنند.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳ ص ۸۴۶)

خدا را سپاسگزاریم که پس از گذشت پنج ماه از شروع چاپ کتابهای مناسبتی در کانون یاس کبود، توفیق را یارمان کرد تا با تمام سختی‌ها، مشکلات و کاستی‌ها، کتابچه «خورشیدالمتاب» را به مناسبت ایام ربیع الاول و ربیع الثانی، خدمت ذاکرین اهل بیت علیهم‌السلام تقدیم نماییم؛ امید است که ذاکرین محترم ما را از انتقادات و پیشنهادات سازنده خود بهره‌مند سازند.

این کتاب شامل ۲ بخش کلی می‌باشد:

• اشعار منتخب، که دارای شش فصل می‌باشد:

۱. شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام
۲. آغاز امامت امام زمان علیه‌السلام
۳. میلاد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
۴. میلاد امام صادق علیه‌السلام

۵. ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

۶. وفات حضرت معصومه علیها السلام

● گلچین مجالس ربیع الاول و ربیع الثانی، که شامل چهار فصل می‌باشد:

۱. شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

۲. میلاد پیامبر اکرم و امام صادق علیهما السلام

۳. ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

۴. وفات حضرت معصومه علیها السلام

لازم به ذکر است:

➤ بخش متون با تحقیق و پژوهش در کتب معتبر استخراج و با ذکر سند جهت استفاده بهتر ذاکرین تدوین گردیده است.

➤ بخش اشعار منتخب از آثار مکتوب شعری موجود در کتب و وبلاگها و سایتهای شعرا گلچین شده است.

➤ همچنین قسمت گلچین مجالس، از شعر، روضه، سبکهای سینه زنی و مولودی... که توسط مداحان اهل بیت علیهم السلام در ماه ربیع سال گذشته اجرا گردیده، گردآوری شده است.

➤ متن جزوه به ترتیب مناسبتهای ماه ربیع الاول و ربیع الثانی می‌باشد.

نکات قابل ذکر در این مجموعه عبارت است از:

۱. هدف از جمع آوری این جزوات عبارت است از:

● دسترسی به اشعار و مطالب مورد نیاز ذاکرین اهل بیت علیهم السلام پیرامون مناسبتهای ماه ربیع

● در جریان قرار گرفتن ذاکرین از برنامه های اجرا شده مناسبتهای این ماه در سال قبل توسط ذاکرین اهل بیت علیهم السلام

● دسترسی ذاکرین در حال فراگیری، به سبکهایی که در محافل

بدان نیازمندند همراه با الگوی صوتی خوانده شده

● دسترسی ذاکرین در حال فراگیری، به جملات غیر شعری مورد نیاز که در بیان مداحان با تجربه، صیقلی نسبی خورده باشد

۲. اشعار متوسط و قوی، به صورت توأمان در این مجموعه ملاحظه خواهند شد.


۳. صوت برخی از اشعار - برای آشنایی ذاکرین محترم - در سی دی موجود است اما به علت اشکال اعتقادی و یا ادبی، از جزوه حذف گردیده و یا عباراتی جابه جا شده است، فلذا ذاکرین محترم در هنگام استفاده از این گونه اشعار به پاورقی ها عنایت و از خواندن آنها پرهیز نمایند.

۴. در حد امکان و شناخت، سبکهای نوحه و سرودی که از نظر شرع مبین اسلام، اشکال ریتمی و یا محتوایی دارند، حذف گردیده اند، اما در صورتیکه مصداقی بین سبکها و اشعار مشاهده شد که از روی سبکهای غیر مجاز ساخته شده است و یا اشکال اعتقادی دارد، این مجموعه را مطلع فرمایید تا نسبت به حذف آن اقدام نماییم.

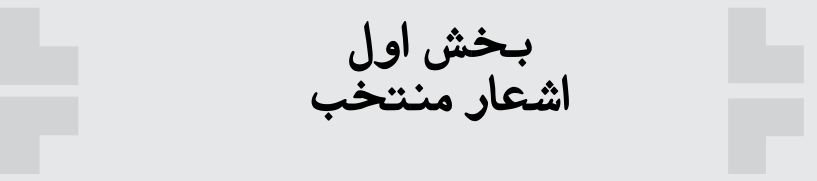
از کلیه عزیزانی که مارا از نقطه نظرات خود بهره مند می‌سازند، پیشاپیش تشکر و قدردانی می‌نماییم.

گروه جزوات فوق برنامه

کانون مداحان یاس کیبود



بخش اول
اشعار منتخب





فصل اول - شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

هر کس که با ولای تو دل آشنا نکرد
لب تشنه ماند و روی به آب بقا نکرد
چشمی که دید روضه نورانی تو را
دیدار باغ خلد طلب از خدا نکرد
هرگز نمی رسد به مشامش نسیم عشق
آن کس هوای قبر تو در سامرا نکرد
ای عسکری لقب که غم تو عظیم بود
دل را غمی چو داغ تو ماتم سرا نکرد
گل ها به عمر کوتاه تو گریه می کنند
یک غنچه لب به خنده ز داغ تو وا نکرد
قربان آن دلی که به شب های سوز و ساز
حتی به حبس دامن شب را رها نکرد
دشمن ز کشتن تو کجا می کند حیا
جائی که او ز کشتن زهرا حیا نکرد
هر گوشه از دل تو پُر از درد و غصه بود
جز زهر کینه، درد دلت را دوا نکرد

دشمن پس از تو بُرد به کاشانه ات هجوم
تنها به زهر دادن تو اکتفا نکرد
ای گل زیبی وفائی گلچین روزگار
دنیای دون نصیب تو غیر از جفا نکرد!

از روضه های ماه صفر تا جدا شدی
با روضه های زهر کمی آشنا شدی
این ها برای کشتن تو نقشه می کشند
از لحظه ای که وارد این سامرا شدی
اهل مدینه ای چقدر راه آمدی
اما اسیر «معتمد» بی حیا شدی
کم حرص این جماعت گمراه را بخور
تو برکتی که شامل همسایه ها شدی
آقا عجیب لرزه به دستت فتاده است
حالا شبیه فاطمه مشگل گشا شدی
با تشنگی لحظه آخر بدون شک
با پای دل روانه کربلا شدی
رفتی غروب روز دهم. سال شصت و یک
گریه کن تمامی آن صحنه ها شدی
گفتی منم شبیه خودت تشنه ام حسین
همسایه غریبی خون خدا شدی...!

از ما زمینیان به شما آسمان سلام
مولای دلشکسته امام زمان سلام
این روزها هزار و دو چندان شکسته‌ای
حالا کجای روضه بابا نشسته‌ای
رخت سیاه داغ پدر کرده‌ای تنت
قربان ریشه‌های نخ شال گردنت
آماده می‌کنی کفن و تربت و لحد
مرد سیاه پوش، خدا صبرتان دهد
گویا دوباره بی کس و بی یار وخسته‌ای
این روزها کنار دو بستر نشسته‌ای
انگار غصه دار جراحات سینه‌ای
گاهی به سامرای و گاهی مدینه‌ای
یک بار فکر زهر و دل پر شراره‌ای
یک بار فکر واقعه گوشواره‌ای
با این که بر سر پدر دیده بسته‌ای
اما به یاد مادر پهلو شکسته‌ای
آن مادری که بال و پرش درد می‌کند
هم کتف و شانه هم کمرش درد می‌کند
هم بین خانه گفت و شنودش اشاره شد
هم آسمان روسریش پر ستاره شد^۱

۱. علی زمانیان

بر پاست به بزم پدرت شور و نوایی
من چشم به راه تو نشستم، تو کجایی؟
تو صاحب این روضه و مهمان تو هستم
آقا به پذیرایی مهمان نمی‌آیی؟
جانم به فدای غم تو، آجرک الله
بنداز به دوشم تو خودت شال عزایی
زهر ستم از پای درآورده پدر را
حالا پسر و روضه و تشییع و جدایی
عالم همه قربان گل فاطمه مهدی
امشب تو خودت سینه زن و نوحه سرایی
من گریه کن روضه بابای غریبت
تو فکر من و کوله سنگین خطایی
نور دل زهرا به عزا خانه بابا
سر می‌زنی و می‌کنی ام کرب و بلایی^۱

۱. حسین ایمانی

یاد سر بریده نکن حال تو بد است
این خانه را به تشنگی ات کربلا نکن
جان پسر به لب شده با دیدن رخت
در پیش چشم او سر این زخم و نکن
بعد از تو روی شانه مهدی ست بار تو
فکر غریب ماندن اصحاب را نکن
این جا اگر به بوی مدینه معطر است
بوی بقیع و چادر خاکی مادر است^۱

هر کس که رفت دیدن صحن و سرای تو
آتش گرفت سوخت و جودش برای تو
گنبد شکسته بود و ضریحی نمانده بود
افتاده بود پرچم و گلدسته های تو
یادم نمی رود صف زوار خسته را
تشنه گرسنه تا بخورند از غذای تو
آن گوشه ای که پله به سرداب می رسد
پیچیده بود زمزمه ربنا ی تو
خاکی تر از حریم تو آقا ندیده ام
حتی پرندۀ پر نزنند در هوای تو
حالا دوباره اشک مرا در می آورد
خاکی ترین حیاط، ولی با صفای تو
در لحظه های آخر خود می زدی صدا
جانم به لب رسید دگر مهدی ام بیا

ناله مزین دوباره چنین روضه پا نکن
مهدی رسیده است پسر را صدا نکن
خیلی عجیب از جگرت آه می کشی
دیگر بس است گریه مکن ناله ها نکن
خونی که ریخت از لب تو ارث مادری ست
از خون دل محاسن خود راحنا نکن

۱. مهدی نظری

یازده بار جهان گوشه زندان کم نیست
کنج زندان بلاگریه باران کم نیست
سامرائی شده ام، راه گدایی بلدم
لقمه نانی بده از دست شما نان کم نیست
قسمت کعبه نشد تا که طوافت بکند
بر دل کعبه همین داغ فراوان کم نیست
یازده بار به جای تو به مشهد رفتم
بپذیرش به خدا حج فقیران کم نیست
زخم دندان تو و جام پر از خون آبه
ماجرائی است که در ایل تو چندان کم نیست
بوسه جام به لب های تو یعنی این بار
خیزران نیست ولی روضه دندان کم نیست
از همان دم پسر کو چکتنان باران شد
تا همین لحظه که خون گریه باران کم نیست
در بقیع حرمت با دل خون می گفتم
که مگر داغ همان مرقد ویران کم نیست^۱

۱. سید حمید رضا برقی

دوستان بر من و سوز جگرم گریه کنید
به شرار دل و اشک بصرم گریه کنید
من جوان بودم و در سن شبایم کشتند
بر دل سوخته و چشم ترم گریه کنید
حسنم، پاره جگر، مثل عمویم حسنم
بر من و بر عموی خون جگرم گریه کنید
من و جد و پدرم را به جوانی کشتند
در عزای من و جد و پدرم گریه کنید
من شهیدم ولی از خصم نخوردم سیلی
همه بر مادر نیکو سیرم گریه کنید
سال ها بود که در تحت نظر بودم حبس
همه بر قصه تحت نظرم گریه کنید
قبر ویران شده ام گشت بقیع دگری
داغداران به بقیع دگرم گریه کنید
بعد من مهدی من بی کس و تنها ماند
به غریبی یگانه پسرم گریه کنید
گریه منتظران مرحم زخم دل اوست
بر ظهور خالف منتظرم گریه کنید
به محبان من اعلام کن اینک «میثم»
همه بر حجت ثانی عشرم گریه کنید^۱

۱. حاج غلامرضا سازگار



فصل دوم - آغاز امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

سامره امشب تماشایی شده
جنت گل های زهرایی شده
لحظه لحظه، دسته دسته از فلک
همچو باران از سما بارد ملک
می زنند از شوق دائم بال و پر
در حضور حجت ثانی عشر
ملک هستی در یم شادی گم است
بعثت است این، یا غدیر دوم است
یوسف زهرا به دست داورش
می نهد تاج امامت بر سرش
عید «جاء الحق» مبارک بر همه
خاصه بر سادات آل فاطمه
عید آدم عید خاتم آمده
عید مظلومان عالم آمده
عید قسط و عید عدل و دادهاست
لحظه هایش را مبارک بادهاست
عید قرآن، عید عترة، عید دین
عید زهرا و امیرالمؤمنین

عید یاران فداکار علی است
عید محسن، اولین یار علی است
عید فتح «میثم تمار» هاست
عید عمرو مالک و عمار هاست
عید مشتاقان سرمست حسین
عید ذبح کوچک دست حسین
عید باغ یاسمن های کبود
عید شادی بدن های کبود
عید سردار رشید علقمه
عید سقای شهید علقمه
عید ثارالله و هفتاد و دو تن
عید سربازان بی غسل و کفن
عید هجده آفتاب نوک نی
کرده نوک نی چهل معراج طی
عید طاها عید فرقان عید نور
عید قرص ماه در خاک تنور
عید عزت عید مجد و افتخار
عید مردان بزرگ انتظار
آی مهدی دوستان! عید شماست
این شعاع حسن خورشید شماست
آنکه باشد عدل و داد حیدرش
حق نهد تاج امامت بر سرش
وعده فیض حضور آید به گوش
مژده روز ظهور آید به گوش

تا کند محکم اساس کعبه را
کعبه پوشیده لباس کعبه را
می کشد چون شیر حق از دل خروش
می رسد از کعبه آوایش به گوش
می برد از دل شکیب کعبه را
می کشد اول خطیب کعبه را
روی او آینه روی خداست
پشت او محکم به نیروی خداست
پیش رو خوبان عالم، لشکرش
پشت سر دست دعای مادرش
بر سرش عمامه پیغمبر است
ذوالفقارش ذوالفقار حیدر است
پرچمش پیراهن خون خداست
نقش آن رخسار گلگون خداست
رشته هایش از رگ دل پاک تر
از گل پرپر شده صدچاک تر
حنجر او نینوای زینبین
نعره او «یا ثارات الحسین»
اشک چشمش خون هفتاد و دو تن
چهره: تصویر حسین است و حسن
خیمه اش آغوش حی دادگر
مقدمش چشم قضا، دوش قدر
عدل از نور جمالش منجلی
پسایتختش کوفه مانند علی

آسمان پروانه‌ای دور سرش
 خلق پندارند خود را در برش
 آسمان چون حلقه در انگشت او
 ملک امکان قبضه‌ای در مشت او
 فرش راه لشکرش بال ملک
 جای سم مرکبش دوش فلک
 مکه را بستانند از نا اهل‌ها
 بشکنند پیشانی از بوجهل‌ها
 شیعه گردد حکمران در آب و گل
 کوری این بازهای کور دل
 عید موسا و عصا و اژدهاست
 عید مرگ فرقه باب و بهاست
 ای امام عصر عاشورائیان
 ای امید آخر زهرائیان
 ای به عهد مهدویت مهد ما
 ای نفس هایت دعای عهد ما
 عمر ما بی تو به سر آمد بسی
 ای پناه شیعه تا کی بیکسی
 تو به ما بینایی و ما از تو کور
 تو به ما نزدیکی و ما از تو دور
 ای ز چشم ما به ما نزدیک‌تر
 تا دل دشمن شود تاریک‌تر
 چند میثم با تو نزدیک از تو دور؟
 سیدی مولایی عجل لظهور!

۱. غلامرضا سازگار

عالم امکان سراسر نور شد
 شیعه بعد از سال‌ها مسرور شد
 پور زهرا تاج بر سر می‌نهد
 بر همه آفاق فرمان می‌دهد
 حکم تنفیذش رسیده از سما
 نامه‌ای با مهر و امضاء خدا
 می‌نشیند بر سریر عدل و داد
 آخرین فرمانروای ابر و باد
 پادشاه کشور آیینه‌ها
 تک سوار قصه آدینه‌ها
 امپراتور زمین و آسمان
 حکمران سرزمین بی‌دلان
 پهلوان نامی افسانه‌ها
 تحت امرش لشگر پروانه‌ها
 لشگری دارد بزرگ و بی‌بدیل
 افسرانش نوح و موسی و خلیل
 عرشیان و قدسیان فرمان برش
 مردمان مهربان کشورش
 ساحران مصر مبهوت اند و مات
 از نگاه نافذ و افسون‌گرش
 عالمان حوزه‌های علم عشق
 درس‌ها آموختند از محضرش

نام های شاعران شیعه را
 ثبت کرده ابتدای دفترش
 خیمه‌ای سبز و محقر قصر او
 پایتختش شهر سبز آرزو
 خادمان بارگاهش اولیاء
 کاتبان نامه هایش اوصیاء
 یوسف مصری سفیر دولتش
 پیر کنعان هم وزیر دولتش
 در حریمش قدسیان هو می‌کشند
 فطرس و جبریل جارو می‌کشند
 خیمه اش دارالشفای خاکیان
 قبله‌گاه اصلی افلاکیان
 عطر سیب و یاس دارد خیمه اش
 گرمی و احساس دارد خیمه اش
 بیره عباس پیش تخت او
 تکیه‌گاه لحظه‌های سخت او
 چادری خاکی درون گنجه اش
 گوشواری سرخ بین پنجه اش
 نیمه شب‌ها عقده‌ها و او می‌کند
 مخفیانه گنجه را و او می‌کند
 بوسه باران می‌شود با شور و شین
 گوهر انگشتر جدش حسین^۱

۱. وحید قاسمی

فصل سوم - میلاد امام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ای لهجه ات ز نغمه باران فصیح‌تر
 لبخندت از تبسم گلها ملیح‌تر
 بر موی تو نسیم بهشتی دخیل بست
 یعنی ندیده از خم زلفت ضریح‌تر
 ای با خدای عرش ز موسی کلیم‌تر
 با ساکنان فرش ز عیسی مسیح‌تر
 وقتی سوال می‌شود از بهترین رسول
 از نام تو چه پاسخی آیا صحیح‌تر؟
 با دیدن تو عشق نمک گیر شد که دید
 روی تو را ز چهره یوسف ملیح‌تر
 تو حسن مطلع غزل سبز خلقتی
 حسن ختام قصه ناب نبوتی

بر چهره تو نقش تبسم همیشگی
 در بین سینه ات غم مردم همیشگی
 دریایی و نمایش آرامشی ولی
 در پهنه دل تو تلاطم همیشگی

در وسعتی که عطر سکوت تو می‌وزد
بارانی از ترانه، ترنم همیشگی
با حکمت ظریف تو ما بین عشق و عقل
سازش همیشگی و تفاهم همیشگی
خورشید جاودانه اشراق روی توست
سرچشمه «مکارم الاخلاق» خوی توست

تکرار نام تو شده آواز جبرئیل
آگاهی از مقام، تو اعجاز جبرئیل
تا اوج عرش در شب معراج رفته‌ای
بالتر از نهایت پرواز جبرئیل
مثل حریر روشنی از نور پهن شد
در مقدم «براق» پر باز جبرئیل
مداح آستان تو و دوستان توست
باید شنید وصف شما را ز جبرئیل
سرمست نام توست بزرگ فرشتگان
پیر غلام توست بزرگ فرشتگان

در آسمان عرش تمام ستاره‌ها
بر نور با شکوه تو دارند اشاره‌ها
چشم تو آینه ست؛ نه، آینه چشم توست
باید عوض شود روش استعاره‌ها
شصت و سه سال عمر سراسر زلال تو
داده ست آبرو به تمام هزاره‌ها

عیسی کشند و غم زده ناقوس‌ها ولی
نام تو زنده است بر اوج مناره‌ها
گلوآزهای برای همیشه است نام تو
«ثبت است بر جریده عالم دوام تو»^۱

۱. سید محمد جواد شرافت

لطافت موج می‌زد در صدایت
که دل بُرد از خلایق هم ربنایت
دو دستت تا به سمت عرش می‌رفت
ملک می‌ریخت روی دستهایت
از آن روزی که بالت را گشودی
کرامت می‌چکید از بالهایت
مبادا تا شود آزاده از خاک
فرشته فرس می‌شد زیر پایت
شب معراج دیدی با دو چشمت
که اوج عرش بوده ابتدایت
اگر چه ذره‌ام یا کمتر از آن
تو را می‌خواهم آقا بی‌نهایت
خودت فرموده‌ای بابای مایی
تمام هستی‌ام بابا فدایت

تو را با عشق یک جا آفریدند
برای خاطر ما آفریدند
خدا را آینه هستی، زلالی
تو را همرنگ دریا آفریدند
برای این که بر عالم بتابی
در اوج آسمان‌ها آفریدند

هزاران سال قبل از خلق آدم
و قبل از خلق حوا آفریدند
تو اول بودی و آخر رسیدی
تو را منجی دنیا آفریدند
خدا را شکر در راه تو هستیم
تو را پیغمبر ما آفریدند
خدا می‌خواست زهرایی بیاید
تو را بابای زهرا آفریدند

نفس هایت خدایی بود آقا
کلامت دلربایی بود آقا
دل تو سبزه زار مهربانی است
تو کارت دلربایی بود آقا
برای این شد اصلاً گنبدت سبز
و گرنه که طلایی بود آقا
تو می‌بخشیدی و فرقی نمی‌کرد
گدای تو کجایی بود آقا
نشیند گیوه‌هایت تا برویش
زمین، کارش گدایی بود آقا
حسین، از لعل لب هایت مکیده
اگر که کربلایی بود آقا
الهی من مرید مصطفایم
که چون با مصطفایم با خدایم...!

اینگونه است خلقت عالم شروع شد
خلقت از این سه نور معظم شروع شد

باید برای فاطمه منبر بیاورند
تا مدحتی برای پیمبر بیاورند
زهر را اگر چه مادر پیغمبر خداست
باید نبی شناس از او در بیاورند
خیر کثیر هدیه به پیغمبر است و بس
تنها برای اوست چو کوثر بیاورند
در واقع اولین نبی و آخرین نبی است
فرقی نداشت اول و آخر بیاورند
پیغمبران کبوتر نامه برش شدند
تا در هوای او همه پر در بیاورند
او آفتاب بود اگر سایه‌ای نداشت
او با خدا یکی شد و همسایه‌ای نداشت

گلدسته های عرش به نام محمد است
تنها خدای عرش امام محمد است
آنقدر دلرباست که بال فرشته ها
همواره صید دائم دام محمد است
از او طلب نموده‌ای اصلا تو جام می
ذکر علی علی می جام محمد است
این را خود علی به همه عاشقانه گفت
که مرتضی عبید و غلام محمد است

وقتی کنار اسم خودت ”لا“ گذاشتی
قبلش هزار مرتبه ”آ“ گذاشتی
هر چیز را به غیر خودت نفی کرده‌ای
خود را یکی نمودی و تنها گذاشتی
اول خودت برای خودت جلوه کردی و...
.....خود را برای خود به تماشا گذاشتی
نوری شبیه نور خودت آفریدی و
در او شکوه ذات خودت را گذاشتی
حمد تو را که خواند تو گفتی که احمدی
به به! چه خوب اسم مسمی گذاشتی
نوری از آفتاب جدا کردی و سپس
یک ماه آفریدی و آنجا گذاشتی
تسبیح گفت ماه برای تو و تو هم
او را علی صدا زدی و اما گذاشتی
چندین هزار سال بگذرد از طفل عاشقی
تا اینکه عشق را تو به اجرا گذاشتی
یعنی که عشق، عشق علی و محمد است
یعنی برای عشق دو لیلا گذاشتی
اما دو عشق، ریشه و مصدر نداشتند
پس روی عشق مصدر و مینا گذاشتی
مینای عشق چیست به جز عشق فاطمه
پس عشق را تو حضرت زهرا گذاشتی

این روزها مدینه پر از دود و آتش است
شهر مدینه ات شده کرب و بلای من
هم در شکست، هم کمر شاخه های یاس
برچیده شد به نو بهار گل و غنچه های یاس^۱

حوریه چیست؟ جز گل لبخند روی او
باغ بهشت چیست؟ سلام محمد است
باید در آینه به جالش نگاه کرد
باید علی شناس شد و رو به ماه کرد

خُلُقُ عظیم توست دل ما را اسیر کرد
دست کریم تو دل ما را فقیر کرد
این عطر خُلُق و خوی صمیمانه تو بود
دین را برای مردم ما دلپذیر کرد
گرسنه های طمع را میان مردم شهر
این زندگی ساده تو سپر سیر کرد
تا اینکه ما به خوف و رجا بنده اش شویم
حق هم تو را رسول بشیر و نذیر کرد
آن سجده های ابری و بارانی شما
سجاده را به گریه درآورد و پیر کرد
ما را به سجده های خودت رنگ و بو بده
بر جانماز هر شب ما آبرو بده

یک شب ظهور کن تو به غار حرای من
یعنی بخوان دعا ز چشمت برای من
من آخر الزمانی ام آقا شروع کن
ایمان بریز روی من از ابتدای من
بر نفس پاک تو که همان حیدر است و بس
فریاد می زخم که تویی مرتضای من

۱. رحمان نوازی

زیک مشرق نمایان شد دو خورشید جهان آرا
 که رخت نور پوشاندند بر تن آسمانها را
 دو مرآت جمال حق، دو دریای کمال حق
 دو نور لایزال حق، دو شمع جمع محفلها
 دو وجه الله ربانی، دو سرّ الله سبحانی
 دو رخسار سماواتی، دو انسان خدا سیما
 دو عیسی دم، دو موسی ید، دو حُسن خالق سرمد
 یکی صادق یکی احمد، یکی عالی، یکی اعلا
 یکی بنیانگر مکتب، یکی آرنده مذهب
 یکی انوار را مشعل، یکی اسرار را گویا
 یکی از مکه انوار رخس تابید در عالم
 یکی شد در مدینه آفتاب طلعتش پیدا
 یکی نور نبوت را به دلها تافت تا محشر
 یکی نور ولایت را ز نو کرد از دمش احیا
 رسد آوای قال الصادق و قال رسول الله
 به گوش اهل عالم تا که این عالم بود بر پا
 یکی جان گرامی در دو جسم پاک و پاکیزه
 دو تن اما چو ذات پاک یکتا هر دو بی همتا
 محمد کیست؟ جانِ جانِ عالم خلقت
 که گر نازی کند، در هم فرو ریزد همه دنیا
 محمد کیست؟ روح پاک کل انبیا در تن
 که حتی در عدم بودند بی او انبیا یک جا

محمد کیست؟ مولایی که مولانا علی گوید:
 "منم عبد و رسول الله بر من رهبر و مولا"
 محمد از زمانها پیشتر میزیست با خالق
 محمد از مکان پیموده ره تا اوج او آدنی
 محمد محور عالم، محمد رهبر آدم
 محمد منجی هستی، محمد سید بطحا
 محمد کیست؟ آنکو بوده قرآن دفتر مدحش
 که وصفش را نداند کس به غیر از قادر دانا
 محمد را کسی نشناخت جز حق و علی هرگز
 چنان که جز خدا و او کسی نشناخت حیدر را
 وضو گیرم ز آب کوثر و شویم لب از زمزم
 کنم آنگه به مدح حضرت صادق سخن انشا
 ششم مولا، ششم هادی، ششم رهبر، ششم سرور
 که هم دریای شش گوهر بود، هم دُرّ شش دریا
 صداقت از لیش ریزد، فصاحت از دمش خیزد
 فلک قدر و ملک عبد و قضا مهر و قدر امضا
 بسی زهاد و عبّادند بیمهرش همه کافر
 بسی عالم، بسی عارف، همه بی نور او اعمی
 دو خورشید منیر او هشام و بو بصیر او
 دو کوه حکمت و ایمان، دو بحر دانش و تقوی
 مرا دین نبی، مهر علی و مذهب جعفر
 سه مشعل بوده و باشد، چه در دنیا چه در عقبی
 در دیگر زم غیر از در آل علی؟ هرگز!
 ره دیگر روم غیر از ره این خاندان؟ حاشا!

بهشت من بود مهر علی و مهر اولادش
نه از محشر بود بیمم، نه از نارم بود پروا
سراپا عضو عضو را جدا سازند از پیکر
اگر کردم جدا یک لحظه از ذریّه زهرا
از آن بر خویش کردم انتخاب نام "میشم" را
که باشم همچو او در عشق ثارالله پا بر جا

از بام و در کعبه به گردون رسد آواز
کامشب در رحمت به سماوات شده باز
بت های حرم در حرم افتاده به سجده
ارواح رسل راست هزاران پر پرواز
کعبه زده بر عرش خدا کوس تفاخر
مکه شده زیبا دل افروز و سرافراز
جا دارد اگر در شرف و مجد و جلالت
امشب به سماوات کند خاک زمین ناز
از ریگ روان گشته روان چشمه توحید
یا کوه و چمن باز چو من نغمه کند ساز
دشت و در و بحر و برو، جن و بشر و حور
در مدح محمد همه گشتند هم آواز
هر ذره کوچک شده یک مهر جهان تاب
هر قطره ناچیز چو دریا کند اعجاز
جبرئیل سر شاخه طوبی چو قناری
در وصف محمد لب خود باز کند باز
جبرئیل چه آرد؟ چه بخواند؟ چه بگوید؟
جایی که خداوند به قرآن کند آغاز
خوبان دو عالم همه حیران محمد
یک حرف ز مدحش شده ما کان محمد

این است که برتر بود از وهم کمالش
جز ذات الهی همه میهوت جلالش
رضوان شده دلدادۀ مقداد و ابوذر
فردوس بود سائل درگاه بلالش
والله قسم نیست عجب گر لب دشمن
چون دوست ز هم بشکفد از خلق و خصالش
هرگز به نمازی نخورد مهر قبولی
هرگز، صلوات ار نفرستند به آتش
بی رهبریش خواهد اگر اوج بگیرد
حتی ملک العرش بسوزد پر و بالش
یوسف برد حسن خود از یادگر او را
یک منظره در خاطره افتد ز خیالش
این است همان مهر درخشنده که تا حشر
یک لحظه به دامن نرسد گرد زوالش
گل سبز شود از جگر شعله آتش
در وادی دوزخ فتد ار عکس جمالش
چون ذات خدای ازلی لیس کمثله
باید که بخوانیم فراتر ز مثالش
ایجاد بود قبضه‌ای از خاک محمد
افلاک بود بسته به لولاک محمد

ای جان جهان بسته به یک نیم نگاهت
دل گشته چو گل سبز به خاک سر راهت
هم بام فلک پایگه قدر و جلالت
هم چشم ملک خاک قدم های سپاهت

عیسی به شمیم نفست روح گرفته
دل بسته دو صد یوسف صدیق به چاهت
دل های خدایی همه چون گوی به چوگان
ارواح مکرم همه درمانده جاهت
از عرش خداوند الی فرش، به هر آن
هستند همه عالم خلقت به پناهت
دائم صلوات از طرف خالق و خلقت
بر روی سفید تو و بر خال سیاهت
زیباتر و بالاتری از آنکه به بیستی
تشبیه به خورشید کنم یا که به ماهت
سوگند به چشمت که رسولان الهی
هستند به محشر همه مشتاق نگاهت
زیبید که کند ناز به گلخانه جنت
خاری که شود سبز در اطراف گیاهت
این نیست مقام تو که آدم به تو نازد
عالم به تو خلاق دو عالم به تو نازد

صد شکر که عمری ز تو گفتیم و شنیدیم
هر سو نگریدیم گل روی تو دیدیم
هر جا که نشستیم به بام تو نشستیم
هر سو که پریدیم به بام تو پریدیم
عطر تو پراکنده شد از هر نفس ما
هر گه به سر زلف سخن شانه کشیدیم
ز آن روز که گشتیم ز مادر متولد
از ماذنه ها روز و شب اسم تو شنیدیم

مرگی که به پای تو بود زندگی ماست
ماییم که در موج عزا سعیدیم
تا بودن ما نام محمد به لب ماست
روزی که نبودیم به احمد گرویدیم
آب و گل ما را که سرشتند ز آغاز
آغوش گشودیم وصالش طلبیدیم
ز آن باده که در سوره زیبای محمد
اوصاف و را گفته خداوند چشیدیم
آن باده که از ساغر فیض ازلی بود
سرچشمه آن کوثر و ساقیش علی بود

روزی که عدم بود و عدم بود و عدم بود
نه ارض و سما بود نه لوح و نه قلم بود
تسبیح خدا در نفس پاک محمد
لب های علی هم سخن ذات قدم بود
روزی که گل آدم خاکی بسرشتند
آدم به تولای علی صاحب دم بود
از خاک قدم های علی کعبه بنا شد
او را نتوان گفت که نوزاد حرم بود
روزی که کرم بود دُری در صدف غیب
والله علی قبله ارباب کرم بود
بر قلب علی علم خدا از دل احمد
چون سیل خروشنده روان در دل یم بود
در بین رسولان که به عالم علم استند
نام نبی و نام علی هر دو علم بود

در جوف نبی دید نبی حمد خداوند
با نعت وی و مدح علی ذکر صنم بود
بالله تجلای نبی مطلع الانوار
والله تولای علی فوق نعم بود
خلقت چو خدا خالق بخشنده ندارد
خالق چو نبی و چو علی بنده ندارد

از خالق دادار بپرسید علی کیست
از احمد مختار بپرسید علی کیست
جز شخص علی شخص علی را نشناسد
از حیدر کرار بپرسید علی کیست
شمشیر به دشمن دهد و شیر به قاتل
از قاتل خونخوار بپرسید علی کیست
با دار بلا انس بگیرد و در آن حال
از میثم تمار بپرسید علی کیست
در غزوه بدر و احد و خیبر و احزاب
از تیغ شرربار بپرسید علی کیست
از نخله خرما و در و دشت و بیابان
از چاه و شب تار بپرسید علی کیست
از حجر و سعید ابن جبیر و ز ابوذر
از مالک و عمار بپرسید علی کیست
جز فاطمه کس محرم اسرار علی نیست
از محرم اسرار بپرسید علی کیست
بگرفت به کف جان و سر و جای نبی خفت
از آن همه ایثار بپرسید علی کیست

میثم چه در اوصاف علی گوید و خواند
جز حق نتواند نتواند نتواند

در سایه سار لطف شما پا گرفته ایم
شکر خدا کنار شما جا گرفته ایم
از سائلان هر شبهه کویتان شدیم
این درس را ز عالم بالا گرفته ایم
این نوکری و عرض ادب را به نزدتان
از گوشه چشم ام ایبها گرفته ایم
بعد از شما که امتتان چند دسته شد
شکر خدا که دامن مولا گرفته ایم
همواره درب هر کس و نا کس نمی زنیم
ما رزق خود ز ام ایبها گرفته ایم
ما زیر دین نسل به نسل شما شدیم
از دست زینب تو شفاها گرفته ایم
تا این که بین چاه نیافتیم، روز و شب
یک رشته از عبای شما را گرفته ایم
این رشته از عبای تو حبل المتین ماست
مُهر غلامی حسنت بر جبین ماست

وقتی که آمدی همه جا غرق نور شد
کم کم بساط عشق خداوند جور شد
وقتی تو آمدی دل جدت جلا گرفت
زیرا که لحظه های صفا و سرور شد

۱. غلامرضا سازگار

وقتی تو آمدی همه جا بوی حق گرفت
شیطان و فتنه‌هاش از این خاک دور شد
با این که آخر آمدی اما نوشته اند
یک ذره خاک پای شما کوه طور شد
یک ذره نور تو به دل آسمان نشست
خورشید و ماه بعد به جنس بلور شد
آقا خوش آمدی و قدم رنجبه کرده‌ای
برداشته خدا ز رویش باز پرده‌ای

آقا گدای کوی تو دنیا شدند و بعد
این بردگان به لطف تو آقا شدند و بعد
مقداد و بوذر آمد و سلمان کنار تو
هر یک برای خویش مسیحا شدند و بعد
حسرت به قلب خون شده مادران نماند
بسیارشان که صاحب لیلا شدند و بعد
با ناز مقدم تو زمین سربلند شد
افتادگان به خاک، همه پا شدند و بعد
قبل از تو بود بند دو عالم گره گره
تو آمدی و این گره‌ها وا شدند و بعد
پیغمبران قبل تو از یاد رفته بود
تو آمدی و زنده و احیا شدند و بعد
تو آمدی و نسل تو شد نور فاطمه
مردم گدای حضرت زهرا شدند و بعد
برکوی فاطمه دل ما هم مقیم شد
فرزند اولش به دو عالم کریم شد

رو کرد حق تو را که تو قرآن بیاوری
بعدش نزول سوره باران بیاوری
لطفی به ما شد و به نگاهت نوشته شد:
نوری به قلب کشور ایران بیاوری
می خواستی پلی بزنی سوی ما عجم
گفتی کنار خویش تو سلمان بیاوری
گفتی به او که دین خدا حب حیدر است
باید علی بگویی و ایمان بیاوری
می خواستی که مست می کربلا شویم
گفتی ز نسل خویش تو سلطان بیاوری
تو آمدی که همزه نور وجود خود
نور خدای عرش فراوان بیاوری
ما را گدای خانه ات آقا حساب کن
مست شراب ساقی خود بوتراب کن

حیدر محمد و تو خودت هم که حیدری
از کل انبیاء الهی تو برتری
آن قدر برتر است مقامت که داده حق
مانند فاطمه به تو دختر چه دختری
در وصف و در مقام تو این واژه کافی است
بعد از خدا تو لایق الله اکبری
از روز اولی که تو پا بر زمین زدی
فهمیده بود جد تو که تو پیمبری
آقا به جان فاطمه و مرتضی بگو
روز جزا مرا به غلامی، تو می خوری؟

شکر خدا که ما همگی عبد حیدریم
شاگرد درسِ علم دبستان جعفریم^۱

آیه آبه همه جا عطر جنان می آید
وقتی از حُسن تو صحبت به میان می آید
جبرئیلی که به آیات خدا مانوس است
بشنود مدح تو را با هیجان می آید
می رسی مثل مسیحا و به جسم کعبه
با نفس های الهی تو جان می آید
بسکه در هر نفست جاذبه‌ی توحیدی است
ریگ هم در کف دستت به زبان می آید
هر چه بت بود به صورت روی خاک افتاده ست
قبله‌ی عزت و ایمان به جهان می آید
با قدم تو برای همه‌ی اهل زمین
از سماواتِ خدا برگ امان می آید
نور توحیدی تو در همه جا پیچیده ست
از فراسوی جهان عطر اذان می آید
عرش معراج سماوات شده محرابت
ملکوتی ست در این جلوه‌ی عالم ثابت

خاک از برکت تو مسجد رحمانی شد
نور توحید به قلب بشر ارزانی شد
خواست حق، جلوه کند روشنی توحیدش
قلب پر مهر تو از روز ازل بانی شد

۱. مهدی نظری

ذکر لب های تو سر لوحه‌ی تسبیحات است
عرش با نور نگاه تو چراغانی شد
قول و افعال و صفات همه نور محض اند
نورت آئینه‌ی آئین مسلمانان شد
به سراپرده‌ی اعجاز و بقا ره یابد
هر که در مذهب دلدادگی ات فانی شد
خواستم در خور حسن تو کلامی گویم
شعر من عاقبتش حسرت و حیرانی شد
ای که مبهوت تو و وصف خطی از حسنت
عقل صد مولوی و حافظ و خاقانی شد
از ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جنتی از همه‌ی عرش فراتر داری
تو که در دامن خود سوره‌ی کوثر داری
دیدن فاطمه ات دیدن وجه الله است
چه نیازی است که تا عرش قدم بر داری
عالم از هیبت تو، شوکت تو سرشار است
اسداللهی چون حضرت حیدر داری
حسنین اند روی دوش تو همچون خورشید
جلوه‌ی نور علی نور، مکرر داری
اهل بیت تو همه فاتح دل‌ها هستند
روشنی بخش جهان، قبله‌ی دنیا هستند
ای که در هر دو سرا صبح سعادت با توست
رحمت عالمی و نور هدایت با توست

چشم امید همه خلق و شکوه کرم
پدر امتی و اذن شفاعت با توست
با تو بودن که فقط صرف مسلمانان نیست
آنکه دارد به دلش نور ولایت، با توست
بی ولای علی این طایفه سرگردانند
دشمنی با وصی ات، عین عداوت با توست
باید از باب ولای علی آید هر کس
در هوای تو و در حسرت جنت با توست
سالیانی ست دلم شوق زیارت دارد
یک نگاه تو مرا بس، که اجابت با توست
کاش می‌شد سحری طوف مدینه آنگاه
نجف و کرب و بلا و حرم ثارالله^۱

۱. یوسف رحیمی

ای چشم عرشیان به زمین جای پای تو
 گردون به زیر سایه قد رسای تو
 در آن زمان که حرف زمان و مکان نبود
 آغوش لامکان به یقین بود جای تو
 قرآن دهد نشان که بود روز و شب مدام
 ذکر خدا و کار ملایک، ثنای تو
 آغوش جان گشوده اجابت در آسمان
 از دست داده صبر، به شوق لقای تو
 تنها نه مهر و مه، نه سماوات، نه زمین
 گشتند انبیا همه خلق از برای تو
 تو بحر بی نهایت حقی و هم چنان
 بی انتهاست رحمت بی انتهای تو
 هر برگ لاله را به ثنایت قضیده‌ای
 هر بلبل را به باغ، قضیده سرای تو
 موسی ز هوش رفته به طور از تکلمت
 ریزد مسیح از نفس دلربای تو
 حبل متین عالم خلقت شود به حشر
 آرند اگر به دست، نخعی از ردای تو
 باشد گل مقدس آدم بدان جلال
 یک جرعه ز آب جو، کافی از خاک پای تو
 خیل ملک که خلقتش از حاصل تو بود
 قصدش ز سجده، سجده به آب و گل تو بود

توحید از کلام لطیف، روایتی
 قرآن خود از صحیفه حسنت، حکایتی
 محشر شود بهشت و جهنم، ریاض گل
 بگشاید از بلال تو چشم عنایتی
 روزی که انبیا به صف حشر بگذرند
 جز رایت تو بر سرشان نیست رایتی
 گو نخل ها قلم شود و برگ ها کتاب
 نبود کتاب منقبتت را نهایتی
 جز طلعت منیر تو و عترت تو نیست
 در عالم وجود، چراغ هدایتی
 در حشر نیست راه نجاتی برایشان
 حتی ز انبیا نکنی گر حمایتی
 در حشر، خلق را به شفاعت نیاز نیست
 آید اگر ز چشم بلالت کنایتی
 جان جهان به پاش بریزم، اگر کم است
 خواند هر آنکه از تو برایم روایتی
 بیش از پیمبران ستم آمد به حضرتت
 لبخندها زدی و نکردی شکایتی
 در مصحف جمال تو کردیم سیرها
 جز آیه های نور ندیدیم آیتی
 سوگند می خورم که ندارم نداشتم
 غیر از ولایت تو و آلت، ولایتی
 یک قطره ز آب جوت به صد می دهم
 یک تار موت را به دو عالم نمی دهم

نام احد که نام خداوند سرمد است
 میمی بر آن اضافه شده، اسم احمد است
 آدم که گشت توبه او نزد حق قبول
 از فیض «یا حمیدُ بحق محمد» است
 با دیدن جمال تو خوبان دهر را
 در دل امید باغ جنان داشتن بد است
 دست تو ظرف رحمت بی انتهای هوست
 هر چه خدا به خلق ببخشد، از این ید است
 مقصود باغ و لاله و حور و قصور نیست
 اهل بهشت را سرکوی تو مقصد است
 پیش از هیبوط آدم و حوا به خط نور
 دست خدا نوشت: محمّد مؤید است
 ذکر خدا و ذکر ملک تا قیام حشر
 پیوسته بر شما صلوات مجدد است
 بر سر در بهشت و جهنم نوشته ند
 بغض تو نار و مهر تو خلد مخلد است
 تفسیر یک حدیث زمیم دهان تو
 بالله نیاز من به هزاران مجلد است
 گفتم به بزم قرب الهی قدم نهم
 دیدم که نغمه صلوات خوش آمد است
 ای چهره بلال تو باغ بهشت من
 این «میثم»، این تو آن همه افعال زشت من^۱

۱. غلامرضا سازگار

به بهار گفتم ثمرت مبارک
 به بهشت گفتم شجرت مبارک
 به سپهر گفتم قمرت مبارک
 به وصال گفتم سحرت مبارک
 به وجود گفتم گهرت مبارک
 به شکیب گفتم ظفرت مبارک
 به کلیم گفتم شب احمد آمد
 به مسیح گفتم که محمد آمد

چه خوش است امشب شب عیش و نوشم
 چو ملک ز گردون گذرد سروشم
 چو شراب کوثر ز درون بجوشم
 به وصال ساقی ز شعف بکوشم
 من و های و هوی و دولب خویشم
 که هماره جانم دهد و ستاند
 ز نبی بگوید، ز علی بخواند
 ز خدا بود پر همه جای مکه
 شده غرق، عالم به فضای مکه
 زده پر وجودم به هوای مکه
 به زمین مکه، به سمای مکه

به مقام کعبه، به صفای مکه
به رسول اکرم، به خدای مکه
به شکوه کعبه، به جلال احمد
که خداست پیدا به جمال احمد

شب شام روشن ز فروغ رویش
ره «این» این، به پناه کویش
یم بی‌نهایت نمی از سبویش
قد خضر سروی به کنار جویش
دل خلق بسته به کمند مویش
به بهار خلقتش، به بهشت خویش
به کدام دم، دم زخم از ثنائیش
به کدام سر، سر فکنم به پایش

نفسش روایت، سخنش درایت
هدفش نبوت، کنفش ولایت
جلوات رویش، همه را هدایت
اثرات دستش، همه جا عنایت
منم و عطایش، دو خجسته آیت
نه در آن حدود و نه بر این نهایت
به خدا به قرآن، به رسول و آتش
که بس است فردا نگه بلالش

به خداست عبد و به دلش خدایی
به ثنائش بسته دهن سنایی

همه خسروان را به درش گدایی
همه دلبران در قدمش فدایی
قد و قامتش را همه کبرایی
دمد از وجودم دم نارسایی
نه توان ثنائیش به زبان بیارم
نه توان قلم را به زمین گذارم

به تمام قرآن، به رسول داور
به جلال زهرا، به مقام حیدر
به صفا، به مروه، به منابه مشعر
به دو دخت زهرا به شبیر و شبر
به مقام سلمان، به قیام بوذر
به کمال میثم، به خلوص قنبر
که خدا ندارد بشری چو احمد
که بشر ندارد پدری چو احمد

هله‌ای دو عالم همه دم به کامت
ز فلک گذشته اثر کلامت
تو بگو که گویم سخن مقامت
تو بخوان که عالم شنود پیامت
ز بشر درودت ز خدا سلامت
همه جا قیامت شده با قیامت
چه شود بخوانی به نوای دیگر
چه شود بر آیی ز حرای دیگر

تو پیمبر استی به همه زمان‌ها
تو خدایگانی به خدایگان‌ها
کمی از زمینت همه آسمان‌ها
به کفت زمان همه کهکشانشان‌ها
قدمت فرازِ قُلل جهان‌ها
کلمات نورت، همه نقش جان‌ها
تو زعیم بودی، همه انبیا را
تو پیمبر استی همه اولیا را

تو رسول بودی که نبود عالم
تو امام بودی و نبود آدم
به همه مؤخر ز همه مقدم
تو نبی اعظم تو رسول اکرم
تو دلیل بودی به کلیم در یم
تو مسیح بودی به مسیح در دم
تو خدا جلالی، تو خدا پرستی
تو همیشه بودی، تو همواره هستی

تو رسول حق تا صف محشر استی
تو پیمبران را همه رهبر استی
تو مطهر استی، تو مطهر استی
تو فروتن استی، تو فرائر استی
تو امام حیدر، تو پیمبر استی
تو ز انبیا هم، همگی سر استی
نگه‌ی به «میشم» که ره تو پوید
همه از تو خواند، همه از تو گوید

چشم تا وا می‌کنی چشم و چراغش می‌شوی
مثل گل می‌خندی و شب بوی باغش می‌شوی
شکل «عبداللّه» بی و تسکین داغش می‌شوی
می‌رسی از راه و پایان فراقش می‌شوی
غصه‌اش را محو در چشم سیاهت می‌کند
خوش بحال «آمنه» وقتی نگاهت می‌کند

با «حلیمه» می‌روی تا کوه تعظیمت کند
وسعتش را - با سلامی - دشت تسلیمت کند
هر چه گل دارد زمین یکباره تقدیمت کند
ضرب در نورت کند بر عشق تقسیمت کند
خانه را با عطر زلفت تا معطر می‌کنی
دایه‌ها را هم ز مادر مهربان تر می‌کنی

دیده نورت را که در مهتاب بی حد می‌شود
آسمان خانه‌اش پر رفت و آمد می‌شود
مست از آیین ابراهیم هم رد می‌شود
با تو «عبدالمطلب» عبدالمحمد می‌شود
گشت ساغر تا به دستان بنی‌هاشم رسید
وقت تقسیم محبت شد، «ابوالقاسم» رسید

یا محمد! عطر نامت مشرق و مغرب گرفت
وقت نقاشی قلم را عشق از راهب گرفت
ناز لبخندت قرار از سینه‌ی یثرب گرفت
خواب را خال تو از چشم «ابوطالب» گرفت
رخستی فرما فرود آید پریشان بر زمین
تا چهل سالت شود می‌میرد این روح الامین
دین و دل را خویرویان با سلامی می‌برند
عاشقان را با سر زلفی به دامی می‌برند
یوسفی اینبار تا بازار شامی می‌برند
بوی پیراهن از آنجا تا مشامی می‌برند
بی‌قرارت شد «خدیحه» قلب او بی‌طاقت است
تاجر خوش ذوق فهمیده‌ست: عشقت ثروت است

نیم سیب از آن او و نیم دیگر مال تو
داغ حسرت سهم ابتر، ناز کوثر مال تو
از گلستان خدا یاس معطر مال تو
ای یتیم مکه! از امروز مادر مال تو
بوسه تا برگونه‌ات ام ابیها می‌زند
روح تو در چشمهایش دل به دریا می‌زند

دل به دریا می‌زنی ای نوح کشتیبان ما
تا هوای این دو دریا می‌بری توفان ما
ای در آغوش گرفته لؤلؤ و مرجان ما
ای نهاده روی دوشت روح ما ریحان ما

روی این دوشت حسین و روی آن دوشت حسن
قاب قوسینی چنین می‌خواست «او ادنی» شدن

خوشتر از داوود می‌خوانی، زبور آورده‌ای؟
یا کتاب عشق را از کوه نور آورده‌ای؟
جای آتش، باده از وادی طور آورده‌ای
کعبه و بطحا و بتها را به شور آورده‌ای
گوشه چشمی تا منات و لات و عزا بشکنند
اخم کن تا برج‌های کاخ کسرا بشکنند

ای فدای قد و بالای تو اسماعیل‌ها
بال تو بالاتر از پرهای جبرائیل‌ها
«ما عرفناک» ت زده آتش در این تمثیل‌ها
بُرده‌ای یاسین! دل از تورات‌ها، انجیل‌ها
بی عصا مانده‌ست، طاها! دست موسی را بگیر
از کلیسای صلیبی حق عبسی را بگیر

باز عطر تازه‌ات تا این حوالی می‌رسد
منجی دلهای پر، دستان خالی می‌رسد
گفته بودی «میم» و «حاء» و «میم» و «دال» می‌رسد
نیستی اینجا ببینی با چه حالی می‌رسد
خال تو، سیمای حیدر، نور زهرا دارد او
جای تو خالی! حسین است و تماشا دارد او!



فصل چهارم – ولادت امام صادق علیه السلام

ای کل علم از دم پاکت روایتی
هر نکته از کتاب کمال تو آیتی
با آن که بی حد است عنایات کبریا
مثل ولایت تو نباشد عنایتی
علمت به علم ذات الهی ست متصل
دریای دانش تو ندارد نهایتی
در آفتاب فضل تو عالم تمام غرق
در سایه ولایت تو هر ولایتی
هر جمله از کلام تو شععی ست دل فروز
هر نکته از لب تو چراغ هدایتی
جبریل، فرش گسترد از بال خویشتن
گویند در ثنای تو هر جا روایتی
صدها فرشته بر دهنش بوسه می‌زند
شیرین لبی که از تو بگوید حکایتی
تو کیستی؟ وصی نبی، آیت ششم
هشتم فروغ حسن خدا، حجت ششم

قرآن نیازمند بیان رسای توست
وحی خدای عزّ و جلّ در صدای توست
تفسیر سوره‌هاش به ما می‌دهد نشان
داری به آیه آیه قرآن تو داوری
شیخ الائمه‌ای و امامان ما همه
دارند در ثنات، دم مدح گستری
گر ذوالفقار، جای قلم در کف نهند
دستت کند به بازوی حیدر برابری
بر حضرتت ز سوی خدا دم به دم درود
بر خلق و خُلق و خوت سلام پیمبری
در سایه تو ای ششمین حجت خدا
شکر خدا که مذهب من هست جعفری
از جن و انس و حور و ملک، روز ابتدا
ما را به دوستی تو دادند برتری
نه مالکی، نه شافعی استم نه حنبلی
من با هدایت تو شدم شیعه علی

قرآن جدا ز خط تو قرآن نمی‌شود
ایمان بدون مهر تو ایمان نمی‌شود
طااعت جن و انس و ملک بی‌ولای تو
هرگز قبول قادر منان نمی‌شود
تا دیده‌اش به سوی بهشت جمال توست
مؤمن اسیر روضه رضوان نمی‌شود
گیرم که خلق طاعت سلمان بیاورند
کس بی‌هدایت تو مسلمان نمی‌شود

اکمال دین تلاقی قرآن و عترت است
ایمان بدون عترت و قرآن نمی‌شود
بی‌تو چراغ علم شود دود حاصلش
دود سیاه، شمع فروزان نمی‌شود
دل بی‌تو همچو مرده صد ساله‌ای بود
جان هم بدون مهر شما جان نمی‌شود
اسلام بی‌ولای تو کفر مسلم است
سر تا قدم وجود تو دین مجسم است

من غربت حریم تو را دیده‌ام ز دور
یک عمر دور قبر تو گردیده‌ام ز دور
نگذاشتند دسته گل آرم برای تو
از اشک بر مزار تو گل چیده‌ام ز دور
بوسیدن مزار تو ممنوع بود و من
قبر تو را ستادم و بوسیده‌ام ز دور
می‌خواستم مزار تو را شست و شو کنم
کردم نثار، خون دل از دیده‌ام ز دور
سازد خموش روز قیامت جحیم را
اشکی که بر مزار تو پاشیده‌ام ز دور
تا کسب آبرو کنم از روضه البقیع
صورت ز خاک قبر تو پوشیده‌ام ز دور
هر روز بهر غربت تو گریه کرده‌ام
هر شب به ماه روی تو خندیده‌ام ز دور
بر پاره پاره جگرم مانده داغ تو
باشد بهشت من حرم بی‌چراغ تو

افتاده بود بر دل و بر جان شراره‌ات
 از ما سلام بر جگر پاره پاره‌ات
 ای ماه آسمان ولایت چرا مدام
 می‌ریخت از دو دیده به دامن ستاره‌ات؟
 هر کس نگاه خویش به روی تو می‌گشود
 می‌دید درد و داغ تو را در نظاره‌ات
 پای جنازه‌ات به سر و سینه می‌زدند
 حمران، ابوبصیر، مفضل، زراره‌ات
 بیش از هزار سال ز داغت گذشت و باز
 هر روز بوده روز بزرگ هزاره‌ات
 بر شانه مقدس تو کوه درد ماست
 در سینه شکسته ما یادواره‌ات
 بر قبر بی‌چراغ تو هر کس نظر کند
 یاد آورد ز درد و غم بی‌شماره‌ات
 با آن که دور از تو و صحن رفیع توست
 "میشم" همیشه زائر باب‌البقیع توست^۱

۱. غلامرضا سازگار

مدینه غرق صفا شد ز روی حضرت صادق
 دمید عطر محمد ز بوی حضرت صادق
 فروغ روی نبی را که مکه یافت در امشب
 مدینه دیده دوباره ز روی حضرت صادق
 شب درخشش خورشید آسمان علوم است
 که نور می‌دهد از چار سوی حضرت صادق
 ششم امام که باشد ضمیر عالم و آدم
 مثال آینه‌ها روی به روی حضرت صادق
 تمام فقه بود و امدار مکتب فضلش
 کمال عشق بود رازگوی حضرت صادق
 روایتی است کرامت از آن وجود مکرم
 حکایتی است شفاعت ز خوی حضرت صادق
 پیمبران نرسیدند بر مقام نبوت
 که جرعه‌ای نزدند از سبوی حضرت صادق
 بسان زمزم و تسنیم و سلسبیل روان است
 علوم آل محمد ز جوی حضرت صادق
 ز کهکشان فضیلت طنین فکنده به عالم
 خروش عدل علی از گلوی حضرت صادق
 قیام علمی او چون قیام سرخ حسینی
 فکنده لرزه به کاخ عدوی حضرت صادق
 کمر به کشتن او بست دشمنش چو نظر کرد
 که هست غالب دها به سوی حضرت صادق

خدا کند که صبا بر مشام ما برساند
شمیمی از حرم مُشک بوی حضرت صادق
خدا کند من آلوده باز هم چو «مؤید»
سر نیاز بسایم به کوی حضرت صادق^۱

فرشته جسته تقرب بهشت یافته رونق
ز قطره قطره آب وضوی حضرت صادق
بود تجلی والشمس ز آن جمال مبارک
بود مفسّر واللیل موی حضرت صادق
چراغ راهنمای بشر به عالم توحید
همیشه وقت بود گفتگوی حضرت صادق
کتاب جابر حیان حدیث فضل مفضل
یکی است ز آن همه راز مگوی حضرت صادق
اگر به علم درخشد، چو آفتاب، گرفته
زراره ذره‌ای از مهر روی حضرت صادق
حُشام حشمت علمی گرفته از حَشَم او
که کرده تر، لب جان از سبوی حضرت صادق
بگو فلاسفه را تا برای درک حقایق
نهند رو به ره مهر پوی حضرت صادق
نماز پایه دین است و بود لحظه آخر
نماز و حرمت آن گفتگوی حضرت صادق
بخوان دعای فرج را به آرزوی اجابت
که بوده صبح فرج آرزوی حضرت صادق
شب دعاست برای فرج بیا که بخوانیم
خدای را همه بر آبروی حضرت صادق
قلوب شیعه حریمش بود ولی به بقیعیش
دل شکسته کند جستجوی حضرت صادق
نبین به قبر خرابش ببین که چشمه خورشید
بجوشد از افق خاک کوی حضرت صادق

۱. سید رضا مؤید

چهار هزار حکیم و فقیه و دانشمند
رهین مکتب اندیشه گسرت آقا
نگاه روشنت آقا ستاره پرور بود
شکوه بی بدل تو زُاره پرور بود

تو آمدی و جهان غرق در خرد می شد
دلیل ها همه با عشق مستند می شد
تو آمدی پر و بالی دهی به دل هامان
به پای درس تو هفت آسمان رصد می شد
خوشا به حال دلی که عروج را فهمید
مسیر روشن تو از بهشت رد می شد
میان آن همه شاگرد شد سعادت مند
کسی که مذهب عشق تو را بلد می شد
نفس زدی و جهان را حیات بخشیدی
تجلیات الهی الی الابد می شد
جهان نشسته سر سفره‌ی روایات
شهود می چکد از جلوه زار میقاتت

سر ارادت ما و غبار صحن بقیع
همان حریم بهشتی همان بهشت بدیع
همان دیار الهی که از نسیم خوشش
شده ست شهر مدینه پر از شمیم ربیع
«ویطعمون علی حبه...» نمایان است
کرانه های کرامت چه بی کران و وسیع

رسانده ام به حضور تو قلب عاشق را
دل رها شده از محنت خلایق را
دلی که پر زده تا آستان احسانت
که غرق نور اجابت کنی دقایق را
بر این کویر ترک خورده‌ی دل خسته
ببار جرعه‌ای از کوثر حقایق را
مرید صبح نگاه تو می برد از یاد
مگر ترنم «قال الامام صادق» را؟
نگاه لطف تو آقا به دل بها داده
و با رضای تو دارم رضای خالق را
تویی که ضامن صبح سعادت هستی
تویی که روشنی هر عبادتم هستی

پر از شمیم بهشت است منبرت آقا
به برکت نفحات معطرت آقا
هنوز عطر ملیح محمدی دارد
گل دمیده ز لب های أطهرت آقا
شبیبه حضرت خاتم مدینه‌العلمی
شنیدنی ست کرامات محضرت آقا
و دیده ایم به وقت جهاد اندیشه
هزار مرتبه ما فتح خیبرت آقا

گدائی حرمت اعتبار هر عاشق
امید ماست تو سل در این سرای رفیع
چه ز غربت دنیا و حسرت عقبا
نگاه روشنتان تا برای ماست شفیع
کلید معرفت این جا ارادت و عشق است
سر ارادت ما و غبار صحن بقیع
مگیر از دل من یارب این سعادت را
گدائی حرم اهل بیت عصمت را

غبار مقدم تو عطر آشنا دارد
برای دیده ام اعجاز کیمیا دارد
گدای خانه به دوش توام قبولم کن
گدای تو به جز این آستان کجا دارد؟
دگر چه جای گلایه ز فقر می ماند
کسی که در دو جهان، مهربان! تو را دارد
دل شکسته‌ی من حرف های ناگفته
دل شکسته‌ی من شوق التجا دارد
کسی که بوده تمام وجودش از جودت
در آستانه ات امشب دو خط دعا دارد
همیشه آرزوی پر زدن به سوی بقیع
همیشه حسرت دیدار کربلا دارد
چه می شود همه‌ی عمر با شما باشم
غبار صحن تو و صحن کربلا باشم

۱. یوسف رحیمی

ای روح صداقت از دم تو
ای گوهر علم از یم تو
زیبنده‌ی تو است نام صادق
الحق که تویی امام صادق
بر هر سخت ارادت علم
در هر نفست ولادت علم
میلاد تو ای ولی سرمد
شد روز ولادت محمد
در هفدهم ربیع الاول
شد نور تو بر زمین محول
از صبح ازل امام علمی
تا شام ابد تمام علمی
دانش زدم تو راست قامت
استاد علوم تا قیامت
قرآن به دم تو خو گرفته
ایمان ز تو آبرو گرفته
با نطق تو زنده تا قیامت
توحید و نبوت و امامت
ای در دهن زبانه قرآن
قرآن همه جان تو جان قرآن
روید چو به بوستان شقایق
از لعل لب ت در حقایق

وصف تو هماره بر لب ماست
راه و روش تو مکتب ماست
با تو همه جا مدینه ماست
این گفت تو نقش سینه ماست
هرکه شمرد سبک صلاتش
فردا نبود ره نجاتش
دور است ز خط طاعت ما
بر او نرسد شفاعت ما
تو مخزن علم کبریایی
تو وارث ختم الانبیایی
حق را نفس تو نوشخند است
قرآن به دمت نیازمند است
قرآن که در کلام سفته
با نطق تو حرف خویش گفته
هر آیه که جبرئیل آرد
بی نطق شما زبان ندارد
او راه و شما چراغ راهید
ناگفته و گفته را گواهید
تو بر تن پاک علم جانی
استاد مفضل و ابانی
دانشگه نور حق پیامت
صدها چو زراره و هشامت
دارند جهانیان بصیرت
از مؤمن طاق و بو بصیرت

ای زندگیم هدایت تو
دین و دل من ولایت تو
مهر تو همه عقیده من
مشی تو مرام و ایده من
روزی که گل مرا سرشتند
بر لوح دلم خطی نوشتند
این خط نوشته را بخوانید
من جعفریم همه بدانید
دلباخته ای ز اهل بیتم
خاک ره عبدی و کمیتم
فریاد دوازده امامم
نور است به هر دلی کلامم
با این دو سلاح جنگ کردم
باشد که به خاک پای میثم
میثم بشود فدای میثم

آنان که شکوه در حقایق دیدند
گل را ورقی ز حُسن خالق دیدند
پُر نورترین ستارهٔ دنیا را
در آینهٔ امام صادق دیدند

جهل بشر از دانش تو کاسته شد
آئینه علم از تو پیراسته شد
از گلشن وحی بس که گل پاشیدی
گل زار علوم از تو آراسته شد

خواهی به حضور دوست لایق باشیم
باید که به راه عشق عاشق باشیم
با پیروی از راه امام صادق
ای شیعه بیا مُحب صادق باشیم

۱. سید هاشم وفایی

فصل پنجم - ولادت امام حسن

عسکری علیه السلام

باز دل شکسته ام نوای دیگر آورد
پردهٔ بهتری ز ند نغمهٔ خوش تر آورد
لئالی کلام را ز طبع من بر آورد
مگر ثنای عسکری حجت داور آورد
که آگه از مقام او کسی به جز اله نیست
نسیم درک و عقل را در این حریم راه نیست

عبد خدا که داده حق خدایی از عبادتش
بسته شده به طوق جان سلسلهٔ ارادتش
رام شده و حوش هم به درگه سپادتش
حقیقت غدیر خم جلوه گر از ولادتش
ولادتش به هشتم ربیع ثانی آمده
جهان پیر را از این مژده جوانی آمده

به سامرا نظر کن و جلوهٔ ذوالکرام بین
قران مهر و ماه را در این خجسته شام بین

باب امام عصر را فراز دست مام بین
دهم اما را به بر یازدهم امام بین
چشم علی منور از جمال ماه پاره اش
فاطمه کو؟ که بنگرد بر حسن دوباره اش

نور ولایتش به رخ ردای خلقتش به بر
لوائ عصمتش به کف تاج شفاعتش به سر
بر همه هستی اش نظر در همه عالمش گذر
اما هادی اش پدر حضرت مهدی اش پسر
خلایقند چاکرش ملائکند عسکرش
هیچ کسی نمی رود به نا امیدی از درش

رسالت پیمبران تکیه زده به دوش او
درس هدایت بشر زمزمهٔ سروش او
وضع جهان و چشم او راز نمان و گوش او
حصار ظلم ظالمان شکسته از خروش او
به دوره‌ای که معتمد کرد فزون نفاق را
به هم درید سعی او پردهٔ اختناق را

بهشت علم پرورد آب و هوای گلشنش
اهل کمال خوشه چین ز گوشه های خرمنش
حکیم مانده از سخن به وقت درس گفتنش
امام عصر تربیت یافته روی دامنش
نهال عصمتی چنان بر آورد چنین ثمر
درود ما بر آن پدر سلام ما بر این پسر

ساللهٔ پیمبر و مبشر پیام حق
که دیده بس شکنجه تا زنده شود مرام حق
مبین اصول دین مفسر کلام حق
داده به دست مهدی اش رسالت قیام حق
که بعد من امام بر جوامع بشر تویی
مهدی منتقم تویی امام منتظر تویی

رفت یکی ز شیعیان به پیشگاه حضرتش
برای حاجتی ولی اذن نداد خجلتش
امام را ببین که چون داشت خبر ز ذلتش
نخوانده گفت پاسخش نگفته داد حاجتش
ز یک اشاره از کف امام کامیاب شد
به قدر احتیاج او خاک طلای ناب شد

ای جلوات کبریا جلوه گر از جمال تو
کتاب تفسیر تو خود آیتی از کمال تو
من که ز پا نشسته ام به درگه جلال تو
امید رحتم بود ز لطف بی زوال تو
«مؤیدم» گدای تو بر آستان مهدی ات
امید آن که خوانی ام ز دوستان مهدی ات^۱

۱. سید رضا موید

من علی بن جواد بن رضا را نور عینم
پیشتر از عالم خلقت هدایت بوده دینم
گر چه در سنّ شبایم پیر خلق عالمینم
هم محمد، هم علی، هم مجتبیایم، هم حسینم
هم بود زهد و کمال و عصمت خیرالنسایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

پیشتر از خلقتم بر چشم عالم نور دادم
بر همه شور آفرینان تا قیامت شور دادم
پاسخ موسی بن عمران را به کوه طور دادم
حاجت ارباب حاجت را ز راه دور دادم
همچو اجدادم ز خلق عالمی مشکل‌گشایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

من به شهر سامره خود کعبه اهل یقینم
پر زند همچون کبوتر در حرم روح الامینم
حاجت کونین می‌بارد چو باران ز آستینم
حضرت مهدی پذیرایی کند از زائرینم
مهر و مه گیرند نور از گنبد و گلدسته‌هایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

حضرت هادی از اوّل دید چون حُسن تمام
خنده زد بر روی زیبا و «حسن» بگذاشت نامم
همچو قرآن بود روی سینّه بابا مقام
خود امام ابن امام ابن امام

کیستم من؟ گوهر ده بحر نور کبریا
آفتاب سامره روشنگر ملک خدایم
آسمان معرفت را در زمین شمس الضحایم
کعبه‌ام، رکنم، مقامم، مرواهم، سعیم، صفایم
منظر حسن خدا مصباح انوار الهدایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

من همان دریای نور استم که نور از آن دمیده
دین و دانش را خدا در موج موج پروریده
در درونم گوهر نابی چو مهدی آفریده
انتهایم را به جز چشم خدا چشمی ندیده
بشنوید ای آسمانی‌ها زمینی‌ها صدایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

چارده معصوم گل پیدا است از باغ جمال
نیست آگه از جلال، غیر ذات ذوالجلال
تشنگان چشمه توحید را آب زلال
بنده‌ام اما چو حی بی‌مثالم، بی‌مثالم
فیض بخش عالمی از شهر «سرّ من رأیم»
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

دختر پاکِ یشوعا، همسر پاکیزه را بم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

جلوه معلوم و نامعلوم را دیدند در من
سرّ هر مفهوم و نامفهوم را دیدند در من
انتقام خون هر مظلوم را دیدند در من
فاش گویم چاره معصوم را دیدند در من
چاره معصوم نورم، بلکه خود وجه خدایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

گرچه ویران کرد دست شوم دشمن تربتم را
لطف حق افزود بین خلق عالم عزتم را
تا قیامت او نگهدار است عصر دولتتم را
بار دیگر دید دشمن قدر و جاه و رفعتتم را
خشت خشت قبر ویران گشته ام گوید ثنائیم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

مهر ما در قلب ابناء بشر پایان ندارد
هر که مهر ما ندارد، در حقیقت جان ندارد
و آن که شد بیگانه با آل علی ایمان ندارد
درد بغض ما به جز خشم خدا درمان ندارد
ای خوشا آن کس که گوید مدح، چون میثم برایم
من ابوالمهدی امام عسکری ابن الرضایم

ره باز کنید دلبری آمده است
بر شیعه امام دیگری آمده است
در مطلع هشتم ربیع الثانی
میلاذ امام عسکری آمده است

xxx

ما دیده به راه دلبری مه روئیم
با باده ناب دیده را می شوئیم
در این شب پر شکوه با هر صلوات
تبریک به صاحب الزمان میگوئیم



فصل ششم - وفات حضرت معصومه علیها السلام

ای غبار آستانت، آبروی اهل قم
داده زینت خاک زوارت به روی اهل قم
وصف تو محفل به محفل، گفتگوی اهل قم
روز و شب چشم عنایاتت به سوی اهل قم
آفتاب و ماه، تا در چرخ گیتی پرور است
سایه گلدسته‌هایت بر سر این کشور است

دخت موسایی و صد موسی مقیم طور توست
وسعت ملک خدا، غرق شعاع نور توست
عصمت و تقوی و پاکی و شرف، منشور توست
قم اگر گردیده مشهور جهان، مشهور توست
نه فقط «موسی بن جعفر» را سرور سینه‌ای
چارده معصوم را سر تا قدم آینه‌ای

نخل موسای ولایت، بر ندارد مثل تو
بعد زینب فاطمه، کوثر ندارد مثل تو
هفتمین بحر شرف، گوهر ندارد مثل تو
حجت هشتم، رضا، خواهر ندارد مثل تو

چارده خورشیدِ خورشیدِ آفرین را کوکبی
بر سر دست پدر، هم فاطمه، هم زینبی

ای به جان و پیکر پاکت، سلام فاطمه
بضعه پیغمبر اکرم، تمام فاطمه
از دهانت ریخته دُرِ کلام فاطمه
بر تو چون زهرا برازنده است، نام فاطمه
گفتگویت یاد از «ام ابیها» می‌کند
تا رضا روی تو بیند، یاد زهرا می‌کند

خاک قم بالذکر دارد نقشِ جای پای تو
و حی منزل جوشد از گفتارِ روح افزای تو
می‌برد دل از امامان هُدا، سیمای تو
تا صف محشر سلام... بر آبیای تو
گر جهان بار دگر «موسی بن جعفر» آورد
می‌توان چون حضرت معصومه، دختر آورد

روی تو روی بهشت و خوی تو خوی بهشت
نی عجب کز سینه ات بوی پدر، بوی بهشت
قم شده با مقدم نورانیت، کوی بهشت
محو شد از ذهن اهل قم، هیاهوی بهشت
تا به سوی قم تو را طی سفر، آغاز شد
یک در جنت به خلق، از جانب قم، باز شد

شعله داغ پدر بر سینه می‌زد آذرت
بود از هجر رضا سوز دل و چشم تورت
حیف در سنّ جوانی مثل زهرا مادرت
بعد هفده روز پر زد مرغ روح از پیکرت
کس نداند آتش داغت به اهل قم چه کرد
با دل زار رضا آن حجت هشتم، چه کرد

اهل قم کز مکتبت علم حدیث آموختند
پای تا سر در عزایت چون شرار افروختند
دیده بر تابوت تو از چار جانب دوختند
روز تشییعت به یاد دفن زهرا سوختند
پیکر پاک تو را روز از زمین برداشتند
جسم زهرا را دل شب در لحد بگذاشتند

تربت پاک تو را مادر زیارت می‌کند
هم رسول ا... هم حیدر زیارت می‌کند
هم رضا، هم موسی جعفر زیارت می‌کند
هر امام و هر پیام آور زیارت می‌کند
بارگاه قدس تو، برتر ز عرش کبریاست
تا خدا دارد خدایی کعبه دل های ماست

ای مزارت کعبه دل، تربتت، بیت الحرام
تا تو را، یا فاطمه!، در شهر قم باشد مقام
از خراسان می‌دهد هر صبح، خورشیدت سلام
گویی از قبر رضا، بر اهل قم آید پیام

هر که چون «میثم» به خاک این حرم صورت نهشت
روز محشر می شود واجب برای او بهشت^۱

جود و کرامت از کرمش جاودان شده
هر چه دخیل هست به سویش روان شده
جبریل هم اگر برسد در حریم او
حس میکند که وارد صحن جنان شده
او ظاهرش بتول ولی باطنش علی است
در پشت آن جمال، جلالی نهان شده
از چه تمام فاطمه ها عمرشان کم است
دنیا چرا به ”فاطمه“ نامهربان شده
خواهر حریف هجر برادر نمیشود
بیهوده نیست اینهمه قدش کمان شده
با احترام آمد و با احترام رفت
هر آنچه شأن اوست در اینجا همان شده
دور و برش فرشته نگهبان معجزش
جانها فدای زینب بی پاسبان شده
گاهی میان مجلس نامحرمات شهر
گاهی میان محمل بی سایبان شده
شکر خدا مقام تو زخم زبان نخورد
شکر خدا برادر تو خیزران نخورد^۱

۱. غلامرضا سازگار


۱. علی اکبر لطیفیان

ماه به گردون شده دل‌بسته‌ات
 مهر، چراغ سرِ گلدسته‌ات
 خیل رسل مدح‌سرای تواند
 زائر ایوان طلای تواند
 فرش گدایان درت بال حور
 آینه‌های حرمت چشم نور
 ور و ملک روز و شب از چارسو
 در حرم قدس تو آرند رو
 پیش رویت چون بنشیند رضا
 فاطمه در فاطمه بیند رضا
 گرچه بر آن حجت حق خواهری
 آینهٔ عمه‌ای و مادری
 چهره هر آنکس به ضریحت بهشت
 دید ز هر پنجره باغ بهشت
 «موسی خزرچ» که به جانش درود
 بر تو در خانهٔ خود را گشود
 تا به ورود تو قدمگاه شد
 خانهٔ موسی حرم‌الله شد
 با قدم قدس تو یا فاطمه
 ستیبه شد کعبه جان همه
 بعد ورود تو در آن بیت پاک
 ناز به گلزار جنان کرد خاک
 ماه اگر بگذرد از این مسیر
 سجده کند به خاک «میدان میر»

ای حرمت کعبهٔ جان همه
 عمهٔ سادات بنی فاطمه
 فاطمهٔ فاطمه بنت الامام
 حضرت معصومه علیها سلام
 دختر موسایی و طور توقم
 وادی سیناست به طور تو گم
 دختری و بر همه عالم اُمی
 قائمهٔ عرش خدا در قمی
 پیرهن از جلوات خدا
 بر تن و جان صلوات خدا
 آیهٔ تطهیر مکرر تویی
 عصمت حق کوثر کوثر تویی
 اخت رضا نایبهٔ الزینبی
 عمهٔ ساداتی و زین ابی
 تربت زهرا حرم پاک تو
 پیکر پاک علما خاک تو
 از کرم و لطف تو شد این حریم
 قبر بروجردی و عبدالکریم
 کعبهٔ جانی و دهد صبح و شام
 مسجد اعظم به مزارت سلام
 فیض بود خاک کف پای تو
 فیضیه یک قطره ز دریای تو

حیف که در فصل بهار شباب
 قلب رضا گشت ز داغت کباب
 خصم شنیدم که تو را زهر داد
 داغ تو را بر دل عالم نهاد
 محنت ایام جزای تو شد
 اشک رضا وقف عزای تو شد
 فاطمه را فروغ هر دو دیده
 ایتها الصدیقة الشهیده
 گر چه ز غم سوختی ای جان پاک
 روز سپردند تنت را به خاک
 اهل قم از آتش غم سوختند
 چشم به تابوت تو می دوختند
 چوبه تابوت به دوش ملک
 شیون زنها همگی بر فلک
 جسم تو شد ای همه خلقت فدا!
 دفن به دستِ دو ولیّ خدا
 گنبد زرین تو یا فاطمه
 گشته به قم چشم و چراغ همه
 قبر تو پیدا همه در چشم ماست
 خیز و بگو تربت زهرا کجاست
 تو بضعه بضعه پیغمبری
 چو مادرت شفیعۀ محشری
 نعمه «میشم» که به گوش همه است
 ناله «اشفعی لنا فاطمه» است

غمی میان دل خسته ام شرر دارد
 دل شکسته ام اینگونه همسفر دارد
 کبوتری که نشسته به روی ایوانم
 دوباره آمده و از رضا خبر دارد
 خیال غربت او می کشد مرا، اما
 دلم ز غصه زینب غمی دگر دارد:
 ز کاروان اسیران و خواهری تنها
 که حلقه ای زیتیمان در به در دارد
 ز مادری که سپر شد کبود شد خم شد
 ز مادری که ز غم دست بر کمر دارد
 ز مادری که کنار سر دو طفلانش
 ز کوچه های یهودی نشین گذر دارد
 ز دختری که یتیم است و در تمامی راه
 به سمت نیزه بابا فقط نظر دارد
 ز دختری که به لکننت به عمه اش میگفت
 بگو به دختر شامی که این، پدر دارد
 ز صوت ضربه سنگین سنگها فهمید
 لبان خشک پدر زخم های تر دارد
 سر پدر به زمین خورد و بین آن مردم
 کسی نبود که سر را ز خاک بردارد!



بخش دوم
گلچین مجالس مذاحان اهل بیت علیہم السلام



فصل اول - شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ترک ۱-۰- ضرب تک^۱

آقای غریب

شال عزا رو دوش صاحب الزمونه

امشب خود آقا داره روضه میخونه

از زهر جفا میسوزه لباس بارون میباره بازم از تو چشاش

با بی رمقی چشماش به دره باز منتظر دیدار پسره

توی هر نفس میریزه خون از کنج لبه اش

لحظه های آخر شد آخه میلرزه دستاش

آقای غریب

امشب پر از ماتم قلوب مومنینه

گرد یتیمی رو سر آقا میشینه

با با میذاره سر رو روی پاش با ذکر مادر بند اومد نفساش

ذکر لبشه مادر تو بیبا دیگه حسن تو افتاده ز پا

با آه نفسگیرش دلا رو کرده محزون

آقامون به سینه میزنه با چشم گریون

آقای غریب

۱. بانوای: حاج مهدی اکبری

دل پرزده مثل کبوترهای شیدا
از سامرا تا مرقد شش گوشه آقا
با شور و نوا با حال دعا زائر شده دل به کربلا
دوری حرم قلبم رو شکست کبوتر دل رو گلدسته نشست
کاشکی زائر هر شب جمعه بودم آقا
دنیا بی حرم واسه من زندونه آقا

ترک ۲+ - ضرب تک^۱

سینه میزنم شب شهادت صاحب عزا سرت سلامت

وای از غریبی

روضه میخونی امشب تنها شال عزاتو دیدم آقا
نالہ زدم با چشم گریون آجرک الله یابن الزهرا
زوده یتیم بشی آقا تو جوونی بابا تو کشتن شبیه زهرا
چه بی حسابہ غمهای تو جون به دلم کرد دستهای تو
بس که غریب بود حتی تو خونش تحت نظر بود بابای تو
سامرا دل پریشونه پدر تو شده مزارش میون خونه
توی بسترش دور از مدینه دست و پا میزد از زهر کینه

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

ترک ۳۰- نوحه

امام عسکری جانش به لب رسیده
لاله فاطمه رنگ از رخس پریده
سامرا شد کربلا مهدی شد صاحب عزا
واویلتا واویلا
غرق شور و ماتم شد خانه امامت
حجت بن الحسن مهدی سرت سلامت
تا لحظه آخر در شور و در نوا بود
چشم از خون ترش بسوی کربلا بود
او نور هر دو عین است آقای ما حسین است

ترک ۴۰- واحد سبک^۱

یا حجت ثانی عشر یا اباصالح
گریه کن از داغ پدر یا اباصالح
زهر جفا زد شررش آه و واویلا
شد پاره پاره جگرش آه و واویلا
سامره غوغاست محشر کبراست آجرک الله بقیه الله
در ماتم ابن الرضا یا اباصالح
فاطمه شد صاحب عزا یا اباصالح
داری مصیبتی عظیم یوسف زهرا
در کودکی گشتی یتیم یوسف زهرا
امام مظلوم گردیده مسموم آجرک الله بقیه الله
امشب صدای یا حسن بر فلک خیزد
از چشم صاحب الزمان اشک غم ریزد
با آن همه سوز و گداز یا اباصالح
بر پیکرش خواندی نماز یا اباصالح
خون در دو عین است غریب حسین است

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

آرزومون اینه ارباب که دلا بشه خدایی
یک شب جمعه آقا جون ما بشیم کرب و بلایی
ای گل فاطمه‌ای همه حاصلم من گدای توام ای امید کرم
من فدای تو و روضه هایت حسین
کی شوم زائر کربلایت حسین

ترک ۵۰- واحد سبک^۱

کنج حجره بیقراره بیقرار روی یاره
از دو چشمش همچو الماس بارون غصه میباره
روی دامانش سرش رو پسرش مهدی میگیره
ذکر لبهاش یا حسینه با دلی پر غم میمیره
میزنه دست و پا لحظه آخره
میسوزه از عطش چون گلی پرپره
این دم آخری با شور و زمزمه
میخونه زیر لب روضه فاطمه
وای امون از این غریبی
سامرا امشب چه غوغاست مهدی مشکی پوش باباست
مثل فردا پور حیدر تو بهشت مهمون زهراست
بی شکیبه غم نصیبه بخدا خیلی غریبه
ذکر لبهای عزیزش ناله امن یحیی
از غم عسکری گشته غوغا بپا بار دیگر شده سامرا کربلا
بیاد ماتم زینب و قتلگاه
اشک میریزه برا روضه خیمه گاه
وای امون از این غریبی
شصت و هشت روز ناله و غم اشک ماتم سوگواری
شصت و هشت روز توی روضه بیقراری عزاداری

۱. بانوای: حاج مهدی اکبری



ترک ۰۶ - واحد سبک تند^۱

ای ز چشم همگان ریخته اشک بصرت
حسنی و چو حسن خون شده عمری جگرت
همچو اجداد غریبت همه عمر غریب
به جوانی شده مسموم چو جد و پدرت
بسکه در جامعه مظلوم و غریب و تنهاست
نیست ممکن که عزا بر تو بگیرد پسرت
سالمها تحت نظر بودی و بودی در حبس
کس ندانست و ندانده که چه آمد به سرت
سالمها شمع صفت سوختی و آب شدی
نه فقط زهر جفا زد به دل و جان شررت
سالمها بود که با یاد لب خشک حسین
خون دل بود روان روز و شب از چشم ترت

فصل دوم - میلاد پیامبر اکرم و امام صادق علیهما السلام

ترک ۰۱ - شعر میلاد رسول الله صلی الله علیه و آله
امشب شب مبارک احیای انبیاست
زیرا شب ولادت آقای انبیاست
در یک وجود جلوه کند عالم وجود
در یک جمال صورت زیبای انبیاست
عید بزرگ جان جهان و جهان جان
عید خدا و سید و مولای انبیاست
دوران غریت بشریت سر آمده
یعنی شب ولادت پیغمبر آمده

امشب خدا به اهل زمین آسمان دهد
ملک وجود را شرف جاودان دهد
امشب خدا جمال دلارای خویش را
با روی دلربای محمد نشان دهد

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

با پرتو جمال منیر رسول خویش
تا صبح حشر نور به چشم جهان دهد
جان در طبق نهید که میلاد احمد است
اعلان کنید بر همه عید محمد است

امشب خدات رشک قمر داد آمنه
با حسن خویش بر تو پسر داد آمنه
نه ماه انتظار کشیدی به شوق او
تا نخل آرزوی تو بر داد آمنه
فرزند تو گرامی و نامش محمد است
این مژده را خدات خبر داد آمنه
اینک تو را ولادت احمد مبارک است
بر احمد تو نام محمد مبارک است

ای آمنه محمّدت از انبیا سر است
این بر همه پیامبران هم پیمبر است
قرآن او که وحی الهیست شاهد است
این از پیمبران اولوالعزم برتر است
قدر و کمال و شان و جلال و مقام او
حتی در انبیای سلف فوق باور است
این طفل نه که قافله سالار انبیاست
آگاه باش هر نفسش وحی کبریاست

ای کعبه پیش پای محمد قیام کن
دورش طواف آور و کسب مقام کن

غار حرا به شوق وی آغوش برگشا
مانند کوهها به محمد سلام کن
ای شهر مکه عید محمد مبارکت
از سید پیامبران احترام کن
دوران کفر و ظلم و ضلالت سر آمده
نامش بلند باد که پسغمبر آمده

میلاد احمد عید خداوند سرمد است
عالم ز مقدمش همه خلد مخلد است
از رب کعبه در حرم کعبه حکم شد
بتها ادب کنید که میلاد احمد است
دوران بردگی و اسارت تمام شد
ای دختران زنده به گور این محمد است
بت ها ندا دهند به آوازه جلی
صل علی محمد و صل علی علی

این یاور تمام ضعیفان عالم است
این منجی همیشه اولاد آدم است
این رهنمای گمشدگان تا قیام حشر
این شمع جمع خلق رسول مکرم است
این روح انبیای الهی به جسم پاک
این پای تا به سر همه روح مجسم است
این طفل نه که صاحب تنزیل بوده است
شاگرد او معلم جبریل بوده است

سفره‌دار این عید امیرالمؤمنین، سفره‌دار این عید مادرمون زهراست؛ قیامت تازه معلوم میشه من و تو رو چقدر دوست داره! قیامتی که میگه «یوم یفر المرء من اخیه» قیامتی که میگه «یوم يعرف المجرمون بسیماهم» قیامتی که «یوم تبلی السرائر» قیامتی که روایت میگه همه صدا میزنن «نفسی نفسی...» - فقط خودم نجات بدم، خودم به یه جایی برسیم، خودم برات آزادی رو بگیرم، اما تنها کسیکه قیامت نیگه نفسی پیغمبره! می‌ایسته یه گوشه محشر فریاد میزنه «امتی امتی...» اونوقت جوابشو خدا اینجوری میده: نگران نباش پیغمبر من «رحمتی رحمتی...»

ترک ۲+ - شعر میلاد امام صادق علیه السلام^۱
فضل و کمال را سند معتبر تویی
نخل قیام کرب و بلا را ثمر تویی
دریای شش دری و سپهر شش آفتاب
یا پنج بحر فضل و شرف را گهر تویی
صدیق اکبرند امامان ما همه
اما به صدق از همه مشهورتر تویی
میزان تو و حساب تو، حشر و صراط تو
قاضی تویی شفیع تویی دادگر تویی
مهر تو روح در تن پاک عبادت است
شب زنده دارهای خدا را سحر تویی
حجت در این مقام تمام است بر همه
بی مهر تو نماز حرام است بر همه

تو وارث تمام علوم پیغمبری
قران ناطقی ولی الله اکبری
جز حق که گفته وصف تو را با زبان وحی
از هر چه گفته اند و نگفتند برتری

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

بر روی دست حجت حق باقرالعلوم
قرآن ناطق هستی و فرقان دیگری
گر جانماز باز کنی زین العابدین
ور سوی ذوالفقار بری دست حیدری
تو یک امام نه تو تمام ائمه‌ای
تو چهارده جمال خداوند منظری
شکر خدا که در کنف چهارده ولی
نه مالکی نه شافعی هستم نه حنبلی

ترک ۳۰ - سرود میلاد پیامبر اکرم ﷺ
یا رسول الله که فخر کائنات و ممکناتی
برترین نور هدایی بهترین فلک نجاتی
مظهر صلح و صفایی معنی صوم و صلاتی
داده عزت پیروی از دین تو بر ما محمد
یا محمد یا محمد یا محمد یا علی

ای چراغ آسمانها روشن از برق نگاهت
شمع بزم آفرینش جلوه‌ای از روی ماهت
طفل خلقت از طفیلت پیر هستی در پناهت
با ظهورت صفحه عالم شده زیبا محمد
یا محمد یا محمد یا محمد یا علی

ترک ۰۴- سرود میلاد پیامبر اکرم ﷺ
 ذکر خدا ذکر ملک ذکر تمام عالم صل علی محمد و آله و سلم
 صل علی محمد صل علی علی
 محمد ای آینه جمال کبریایی اولی و آخری و خاتم انبیایی
 عبد خدا عبد خدا عبد خدا نمایی
 از عرق جبین تو گل شده خاک آدم
 صل علی محمد صل علی علی
 چشمه آب زندگی در لب شیرین توست
 ملک وسیع کبریا لنگر تمکین توست
 دین مقدس تمام انبیا دین توست
 خاتم انبیایی و از همه ای مقدم
 صل علی محمد صل علی علی
 راه من و هدایت تو یا ابا الفاطمه
 جام من و سقایت تو یا ابا الفاطمه
 دست من و عنایت تو یا ابا الفاطمه
 مرا مران از در خود به جان زهرا قسم
 یا ابا الفاطمه یا رسول الله

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

ترک ۰۵- سرود پیامبر اکرم و امام صادق علیهما السلام
 امشب سبزه سبزه آسمون مثل گل میخنده آقامون
 رحمت خدا میبارد مثل بارون
 حالارو بال ابرا دریا رسید به دریا
 دنیا به کام دنیا یکی آقازاده یکی آقا
 صلو علیه و آله یا محمد یا محمد
 جبریل رو سجاده زمینه بین خونه آمنه میشینه
 زندگی امید گرفته رحمه للعالمینه
 هرکی ندیده بود دید نور خدا درخشید
 واسه رسول توحید یکی خورشید زاده یکی خورشید
 صلو علیه و آله یا محمد یا محمد
 نورش میره تا آسمونا او مد آقای مکتب ما
 یوسف دوباره ای از نسل زهرا
 یک دشت گل شقایق نذر تو هر دقایق
 آقا امام صادق یکی عاشق زاده یکی عاشق

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد



فصل سوم - ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

ترک ۰۱ - شعرا

دل بیا و بزن تو فریادی کن تو از شور لحظه ها یادی
پرده را از خودت بدر ای جان خوش بخوان نغمه ای ز دل شادی
با فرشته به آسمان پرزن تا بفهمی که دل به حق دادی
تا ببینی چه کرده نور حق با رخ حجتش در این وادی
دست تو جام و قلب تو گوید جان فدای حسن گل هادی
ساقیا فصل ساغری آمد شیعیان وقت سروری آمد

ساقیا فصل ساغری آمد شیعیان وقت سروری آمد
آدمی بر خودت تفاخر کن عاشقان شاه دلبری آمد
یک حسن از تبار ثارالله نور چشم پیمبری آمد
هردوشه لا به شب زند طعنه ماه زیبای حیدری آمد
خنده دارد چو غنچه بر رویش چون گل یاس کوثری آمد
بر سر کوچۀ دلم دل را دیدم امشب قلندری آمد
گفتم او را چرا تو سرمستی گفت میلاد عسکری آمد

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

او که جان همه جهان باشد هر نگاهش چو آسمان باشد
عالم عالم نهان باشد نور چشمان عاشقان باشد
گلرخش کرده دیده را بجنون هر چه پیر از رخس جوان باشد
هر دو دستش گرفته بابایش اشک شوق از بصر روان باشد
خال زیبای هاشمی منظر بر گل گونه اش نشان باشد
حیدر آرد ملک ز سوی حق هدیه اش شمس و کهکشان باشد
از شکوه و مقام او این بس پدر صاحب الزمان باشد

کیستم من گوهر ده بحر نور کبریا
آفتاب سامره روشنگر ملک خدایم
آسمان معرفت را در زمین شمس الضحایم
کعبه ام رکنم مقامم مروه ام سعیم صفاسم
منظر حسن خدا مصباح انوار الهدایم
من ابالمهدی امام عسکری ابن الرضایم
من همان دریای نور هستم که نور از آن دمیده
دین و دانش را خدا در موج موجد پروریده
در درونم گوهر نابی چو مهدی پروریده
انتهایم را بجز چشم خدا چشمی ندیده
بشنوید ای آسمانی ها زمینی ها صدایم
من ابالمهدی امام عسکری ابن الرضایم
من علی بن جواد بن الرضا را نور عینم
پیشتر از عالم خلقت هدایت بوده دینم
گرچه در سن شبایم پیر خلق عالمینم
هم محمد هم علی هم مجتبیایم هم حسینم



فصل چهارم - وفات حضرت معصومه علیها السلام

ترک ۱ - روضه^۱

دلبر و دلدار دل بی دلان
 جان جهان عمه صاحب زمان
 صحن و سرایت حرم مرتضاست
 مسجد بالای سرت کربلاست
 آینه هایت همه الماسی است
 رنگ و لعاب حرم عباسی است
 نور فشان شب بی جور تو
 نور تویی شور تویی طور تو
 کوثر و یاسین تو و اعراف تو
 عین تویی و شین تویی و قاف تو
 مکه تو، زمزم تو، صفا مروه تو
 مثنوی دل، غزل و شروه تو
 ای که صلاتی و صیامی علیک
 حضرت معصومه سلام علیک
 این که حریش حرم ما سواست
 خواهر دردانه و عشق رضاست

۱. بانوای: حاج محمود کربیی

ترک ۲ - سرود^۱

ستاره بارون شده شبای عاشقی
 فدا میکنم هستیمو بیای عاشقی
 دل بی تاب من مست تو همه عالم زیر دست تو
 حرم تو مثل جنت حق بفدای تو و جنت تو
 سامرا غرق تو شادی بابا شد امام هادی
 یا حسن یا حسن یا حسن ای گل زهرا
 دلم میخونه بازم تو شب ولادت میاد به پابوس تو برای زیارت
 آسونای بلاگردونت تویی لیلا و من مجنونت
 تا ابد عاشقت میمونم مهمونم کن یه شب ایوونت
 نوکرات دوست دارم من خادما ت دوست دارم من
 یا حسن یا حسن یا حسن ای گل زهرا
 آرزومون آقا جون فصل هم عهدیه
 تو حرمت می سازیم یه دونه مهدیه
 شهدا نور چشم کشورند همه ایران مطیع رهبرند
 بدونید شرق و غرب عالمین ملت ما مرید حیدرند
 سربلندیم توی عالم تا بیاد وارث آدم
 یا حسن یا حسن یا حسن ای گل زهرا

۱. بانوای: حاج سید مهدی میرداماد

نامه امام رضا تو دستش بود ساعت‌های آخر، دیگه با هیچکس
حرف نزد خاتم فاطمه معصومه، دیگه میدونستند خاتم تو حال
خودشه، لحظه‌های آخر دیدن‌های‌های داره گریه میکنه، یه
نامه‌ای تو دستش گرفته هی میگه: رضا جان، آی داداش، تا اینجا
اومدم ندیدمت، یه جاییم سراغ دارم دست یه خواهری رو باز
کردن دیدن تو دستش یه پیراهن پاره پارست...

بی هوایش پری نمی ماند چشم‌های تری نمی ماند
واژه عاشقی وسط باشد واژه بهتری نمی ماند
تا که قم هست و هست معصومه بی حرم مادری نمی ماند
بانوی ما اگر اشاره کند به تن ما سری نمی ماند
با وجود تو و امام رضا صحبت از محشری نمی ماند
یا بدون مقام خواهریت عزت خواهری نمی ماند
ای گریه همه فدای تواییم گریه کن‌های غصه‌های توایم

با غم و غصه آشنا بودی مثل یک بغض بی صدا بودی
از همان کودکی همان اول غرق دریای غصه‌ها بودی
زخم زنجیر و ساق پای پدر به غم و درد مبتلا بودی
راهیت کرد بغض دل‌تنگی راهی دیدن رضا بودی
تو رسیدی به کشور ما و مورد احترام ما بودی
همه گل ریختند روی سرت گرچه از دل‌برت جدا بودی
یادت آمد دلی که سوزان شد خواهری را که سنگ باران شد

خواهری گفت اشک سهم من است ای برادر چقدر دل شکن است
اینکه یک خواهری نگاه کند به برادر که پاره پیرهن است
بدنت را محاصره کردند حاصلش آه زیر و رو شدن است
در همت کرده اند و میبینم نیزه‌هایی که سهم یک بدن است
لشکر کوفه را کفن کردند بدن تو هنوز بی کفن است
خواهرت می‌رود ولی افسوس حاصلش زیر خاک پاره تن است
در گلو بغض بی صدا مانده بدنت روی خاک جا مانده

ترک ۲+ - ضرب تک^۱

بار رفتنش بسته دیگر میره دیدن موسی بن جعفر

دق کرد آخر از هجر برادر

چشمام امشب بارون بارونه گریون گریونه محزونه محزونه
ای وای از غم یاس رضا مضطر از دوری دلبر گردیده است پرپر

وای وای

همچون زینب گرچه دلش زاره خونابه می باره از غصه بیماره

اما دیگر هرگر ندیده او زخم سر و ابرو خون لخته برگیسو

زینب تنها بین مشتته دشمن عمه همسفر شد با اهرمین

ای وای به حال او میخنده دشمن

باز این قلبم بی تابه بی تابه مست می تابه مجنون اربابه

یابن زهرا جوغم تو دستاته چشمای من مات اون صحن زیباته

ارباب آقای بین الحرمینه قلبم از ازل بوده زیر دینت

ذکر م یا قدیم الاحسان حسینه

ترک ۳+ - واحد سبک^۱

عرش و فلک دوباره غمگین و مضطر هستند

نالان برای یاس موسی بن جعفر هستند

از آسمون چشمام بارون میباره امشب

ذکر لبم دمامد معصومه گشت و زینب

معصومه غصه دیده اما نه مثل زینب

درد و بلا کشیده اما نه مثل زینب

طعم غم چشیده اما نه مثل زینب

واویلتا واویلا رفتم خدانگهدار

اخت الرضا دلش از درد و محن شکسته

اخت الحسین میون ناحرما نشسته

معصومه از فراق یارش غمین و گریون

اما نشد چو زینب آواره بیابون

معصومه گرچه دیده فقدان نور دیده

اما کجا چو زینب دیده سر بریده

واویلتا واویلا رفتم خدانگهدار

گرچه ز دست دنیا خیری ندیده اما

دیگر نشد شبیه زینب اسیر اعدا

شاید دلش شکسته از هجر روی محبوب

اما نزد کسی بر لبهای یار او چوب

زینب یه روزه شد پیر از دست این زمونه
 مونده به پیکر او از کعب نی نشونه
 معصومه لحظه مرگ از کربلا میخونه
 واویلتا واویلا رفتم خدانگهدار
 ظهری پر از مصیبت لبریز ظلم و کینه
 زینب به روی تل و دشمن به روی سینه
 کربلا چو کنعان یوسف میون چاهه
 سر نیزه‌ای میون پهلوی پاک شاهه
 لب تشنه ماه زینب در چنگ گرگ صحراست
 موی حسین بدست دشمن به پیش زهراست
 زینب دگر پس از این در این زمونه تنهاست^۱
 واویلتا واویلا رفتم خدانگهدار

ترک ۴۰ - شور^۱
 یه دنیا حسرت موند میون این سینم
 دیگه امیدنی نیست تو رو ببینم
 غم عشقت منو مجنون کرد غم دوریت دلو خون کرد
 حسرت دیدار تو خواهر سرگردون کرد
 حالا با این بی سامونی با غم این سرگردونی
 من دیگه دارم میمیرم
 توی رویام و دلتنگی دوباره دستات داداش
 توی آغوشم میگیرم
 وای رضا جان داداش بیا بیا بیا
 داداش برا دوریت بیره معصومه
 دیگه حلالم کن کارم تمومه
 وقتی دیشب خوابت دیدم روی ماه تو رو بوسیدم
 گفتم پیشم میمونی وقتی دارم جون میدم
 دیگه کارم اشک و آهه دستم از دنیا کوتاهه
 مٹ بارون گریونم من
 مادرم اومد دنیا لم عمه اومد استقبالم
 چشم به راهت میمونم من
 وای رضا جان داداش بیا بیا بیا

۱. این بند از واحد، شامل روضه‌های سنگین می‌باشد؛ لذا استفاده از این بند منوط به آمادگی جلسه می‌باشد.

میسوزم از عشق و میسوزم از این تب

حالا میفهمم چی کشیده زینب

مٹ طوفان میزد پر و بال وقتی رسید کنار گودال

تک و تنها رفت از حال

جلوی چشمای خواهر پیکر عریان و بی سر

کشته عطشان زینب

امشب عالم دم میگیره یا حسین یابن الفاطمه

جان زینب جان زینب

منابع و مآخذ کتاب:

۱. کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، کتابچی حقیقت، ۱۳۸۱ ش.
۲. اصول کافی، کلینی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ق.
۳. الارشاد، شیخ مفید، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۱ ق.
۴. اعلام الوری، طبرسی، الطبعة الثالثة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۵. علل الشرایع، صدوق، قم، مکتبه الطباطبائی، ۱۳۷۹ ق.
۶. معانی الأخبار، صدوق، تهران، مکتبه الصدوق - مؤسسه دارالعلم، ۱۳۷۹ ق.
۷. منتهی الامال، عباس قمی، اوج علم، ۱۳۸۶ ش.
۸. دلائل الامامة، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ش.
۹. علم الحدیث، کاظم مدیر شانه چی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ ش.
۱۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب السروی المازندرانی ابی جعفر محمد بن علی، سلیمانزاده، ۱۳۸۴ ش.
- تذکره الخواص، یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی الحنفی، منشورات الشریف الرضی - قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۲. سیره معصومان، امین محسن، سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. احقاق الحق و ازهاق الباطل، شوشتری نورالله بن شریف الدین، نشر اهل بیت، قرن ۱۱.
۱۴. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، مؤسسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۵. تحف العقول، حرانی ابو محمد (مترجم: حسن زاده صادق)، آل علی، ۱۳۸۷ ش.
۱۶. نوید و امان، صافی لطف الله، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (عج)، ۱۳۸۵ ش.
۱۷. تهذیب التهذیب، عسقلانی الشافعی - أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل، دار الفکر، بیروت، ۱۹۸۴ م.
۱۸. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمد، انتشارات رضی، ایران، ۱۳۷۵ ش.

١٩. انوار المشعشين فى ذكر شرافه قم و القميين، نائينى اردستانى - محمدعلى بن حسين، ١٣٨١ ش.
٢٠. رياحين الشريعة، ذبيح الله محلاتى، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٢ ش.
٢١. تذكرة الحفاظ، شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، لبنان، ١٤١٥ ق.
٢٢. الامام الصادق والمذاهب الاربعه، حيدر اسد، تهران، مكتبه الصدر، ١٣٧٠ ش.
٢٣. مراقد المعارف، محمد حرز الدين، النجف، ١٣٧٨ ش.